

علوم قرآن

تأليف:

عبدالکریم احمد محمدی

علوم قرآن	عنوان کتاب:
عبدالکریم احمد محمدی	تألیف:
قرآن - علوم قرآنی و تحقیقات و مطالب قرآنی	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری	تاریخ انتشار:
	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ.....
علوم قرآن	۱.....
قرآن	۳.....
تعریف قرآن	۴.....
اسماء و صفات قرآن	۵.....
فرق بین قرآن و احادیث قدسی و احادیث نبوی	۶.....
فرق بین احادیث قدسی و احادیث نبوی	۶.....
وحی	۷.....
چگونگی وحی خدا به فرشتگان	۸.....
انواع ارتباط خدا با پیغمبران	۹.....
الف - وحی	۹.....
ب - ارتباط خدا با پیغمبری از پیغمبران از پشت حجاب	۱۰.....
ج - به واسطه‌ی فرشته‌ی وحی	۱۰.....
منکران وحی و پاسخ به آنها	۱۱.....
الف - اخبار گذشتگان	۱۳.....
ب - خبر از آینده	۱۳.....
نظریه متکلمان درباره‌ی قرآن	۱۴.....
مکی و مدنی	۱۵.....
ویژگیهای سوره‌های مکی و مدنی	۱۶.....
۱ - از جهت ضوابط	۱۶.....
۲ - از جهت موضوع	۱۶.....

۱۹.....	نزول اولین و آخرین آیات قرآن
۲۲.....	ترتیب نزول آیات از نظر موضوعی
۲۵.....	فوائد این مبحث
۲۷.....	اسباب نزول
۲۸.....	تعریف سبب
۳۰.....	صیغه‌های سبب نزول
۳۰.....	تعدد روایات در سبب نزول
۳۱.....	فوائد سبب نزول
۳۳.....	اعتبار به عموم لفظ است نه بخصوص سبب
۳۳.....	مثال برای حالت اول
۳۴.....	مثال حالت دوم
۳۵.....	مثال حالت سوم
۳۵.....	مثال حالت سوم
۳۷.....	مناسبت بین آیات و سوره‌ها
۳۸.....	فوائد مناسبت
۳۹.....	نمونه‌هایی از وجوه مناسبت بین آیات
۴۱.....	نزول قرآن
۴۲.....	نزول منجم قرآن
۴۲.....	حکمت نزول منجم قرآن
۴۲.....	۱- تقویت قلب رسول الله ﷺ
۴۳.....	۲- آسان ساختن حفظ قرآن
۴۳.....	۳- تحدی و اعجاز
۴۳.....	۴- تدرج در تشریح
۴۳.....	۵- دلالت بر صدق رسول الله ﷺ
۴۵.....	گردآوری قرآن
۴۵.....	مشهورترین قاریان

۴۵.....	۱- در عهد رسول الله ﷺ
۴۶.....	۲- گردآوری قرآن در عهد ابوبکر صدیق ؓ
۴۷.....	۳- گردآوری قرآن در عهد حضرت عثمان ؓ
۴۸.....	تعداد نسخه‌هایی که در زمان حضرت عثمان تهیه شد
۴۸.....	شباهت ملحدان در مورد قرآن و رد آنها
۵۳	ترتیب آیات و سوره‌های قرآن
۵۵.....	رسم الخط عثمانی
۵۶.....	تحسین رسم الخط عثمانی
۵۷	نزول قرآن بر هفت حرف
۶۱.....	قرائت و قراء
۶۲.....	فوائد اختلاف در قرائت:
۶۳	آداب تلاوت قرآن
۶۵.....	حکم تعلم قرآن و گرفتن اجرت در تعلیم آن
۶۵.....	اولاً: حکم تعلم قرآن
۶۵.....	ثانیاً: حکم اجرت گرفتن در تعلیم قرآن
۶۷	تفسیر و مفسرین
۶۷.....	تفسیر در زمان پیامبر و صحابه‌ی کرام
۶۸	۱- قرآن کریم
۶۸	۲- رسول اکرم ﷺ
۶۸	۳- اجتهاد
۶۸.....	تفسیر در زمان تابعین
۷۱.....	قواعدی که مفسر بدان احتیاج دارد
۷۱.....	۱- ضمائر
۷۱	هدف از وضع ضمیر

- مرجع ضمیر ۷۲
- انواع مراجع ضمیر غایب ۷۳
- ۲- تعریف و تنکیر ۷۷
- اولاً: مناسبت‌های تنکیر ۷۸
- ثانیاً: تعریف ۷۹
- تکرار اسم ۸۲
- ۳- افراد و جمع ۸۳
- ۴- مقابله جمع را جمع یا جمع با مفرد ۸۶
- ۵- الفاظی که به ظاهر مترادفند ولی در حقیقت چنین نیست ۸۷
- الف- خوف و خشیه ۸۸
- ب- شح و بخل ۸۸
- ج- سبیل و طریق ۸۹
- د- مد و آمد ۸۹
- ۶- سؤال و جواب ۹۰
- ۷- فرق بین جمله‌ای اسمیه و جمله‌ی فعلیه ۹۲
- ۸- عطف ۹۳
- ۹- نکات متفرق دیگر ۹۴
- الف- فرق بین ایتاء و اعطاء ۹۴
- ب- لفظ کان ۹۴
- ج- لفظ کاد ۹۵
- د- لفظ جعل ۹۶
- ه- لفظ فعل ۹۶
- و- لعل و عسی ۹۷
- محکم و متشابهه ۹۹**
- حکمت‌های نزول آیات متشابهه ۱۰۲
- اعجاز قرآن ۱۰۵**
- تعریف معجزه ۱۰۵
- وجوه اعجاز قرآن ۱۰۶

۱۰۶ اولاً اعجاز لغوی

۱۰۹ ثانياً: اعجاز علمی

۱۱۱ ثالثاً: اعجاز قانون گذاری

۱۱۳..... امثال قرآن

۱۱۵..... تعریف مثل

۱۱۵..... انواع مثل‌های قرآنی

۱۱۵ ۱- مثل‌های مصرحه

۱۱۶ ۲- مثل‌های کامنه

۱۱۷ ۳- مثل‌های مرسله

علوم قرآن

علوم جمع علم است و مقصود از آن در اینجا علمی است که از جوانب مختلف از جمله درک معنا و حفظ از تحریف، به قرآن خدمت می‌کند و می‌تواند شامل علوم زیر باشد:

- ۱- ناسخ و منسوخ.
- ۲- محکم و متشابه.
- ۳- اسباب نزول.
- ۴- غریب قرآن.
- ۵- اعراب قرآن.
- ۶- تجوید و قرائت.
- ۷- تفسیر.

مهمترین کتابهایی که تا به حال در رشته‌ی علوم قرآن نوشته شده عبارتند از: (البرهان فی علوم القرآن) زرکشی، (الاتقان فی علوم القرآن) تألیف: جلال‌الدین سیوطی و از کتب جدید، (مباحث فی علوم القرآن) تألیف: دکتر مناع خلیل القطان و (مباحث فی علوم القرآن) نوشته‌ی دکتر صبحی الصالح.

قرآن

قرآن معجزه‌ای جاویدان رسول الله ﷺ است که خداوند عزوجل آن را برای هدایت افراد بشر تا قیام قیامت بواسطه‌ی جبرئیل بر انسان نازل فرموده است و در آن اموری که انسان را به سعادت ابدی نائل می‌گرداند بیان داشته است. خداوند عزوجل فرماید:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸].

«ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم.»

فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۹].

«این قرآن به راهی هدایت می‌کند که آن استوارتر است و به مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند بشارت می‌دهد که آنان پاداشی بزرگ دارند.»

و برای اینکه قرآن برای نسلها یکی پس از دیگری زنده و تازه باقی بماند، خداوند عزوجل مکفل حفظ آن گشته، اسباب بقای آن را مهیا ساخته است. چنانکه فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«بی‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم.»

و فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷].

«و به راستی قرآن را برای پندپذیری آسان گردانده‌ایم، پس آیا پندپذیری هست؟»

و این خود از معجزات قرآن است که در هر عصر و زمانی خداوند، افرادی را برای حفظ قرآن و نقل آن سینه به سینه مسخر می‌گرداند و افرادی دیگر را به دفاع از حریم قرآن وامی‌دارد.

قرآن در طول بیست و سه سال که دوره‌ی نبوت و رسالت رسول الله ﷺ است نازل شد و مسلمانان با علم و عمل از آن استقبال کردند و ارزش شخصیت‌های اجتماعی منوط به قرآن شد لذا کسی می‌توانست مکان والاتری در جامعه داشته باشد که قرآن

را بیشتر می دانست چنانکه رسول الله ﷺ می فرمایند: «يَوْمَ الْقَوْمِ اقْرؤْهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى...»^۱ و تا زمانی که مسلمانان بر این اساس حرکت کنند سعادت دنیا و آخرت نصیبشان می گردد.

تعریف قرآن

کلمه ی قرآن مصدر ماده ی «قرأ» به معنای تلاوت و خواندن می باشد و اطلاق آن بر کلام خداوند عزوجل از باب اطلاق مصدر بر اسم مفعول است. خداوند عزوجل فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ [القیامة: ۱۷].

«جمع و خواندن آن بر ماست.»

و فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ [القیامة: ۱۸].

«وقتی آن را خواندیم تو از خواندنش پیروی کن.»

اما در اصطلاح برای قرآن تعریفی که جامع شرایط تعریف منطقی باشد ارائه نشده، جز اینکه بگوییم: قرآن کتابی است که به

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۳﴾ [الفاتحة:

۳-۱].

شروع می شود و به

﴿مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ﴾ [الناس: ۶].

خاتمه می یابد. در تعریف قرآن گفته اند: کلام خداوند عزوجل که بر محمد ﷺ نازل شده و تلاوت آن عبادت است، که از باب تعریف مصدر به ذات است.

در تعریف آن گفتیم: (کلام خدا که بر محمد ﷺ نازل شده) تا کتابهای آسمانی دیگر که بر پیامبرانی چون موسی و عیسی و دیگر پیغمبران ﷺ نازل شده خارج گردد، و گفتیم: (نازل شده) تا شامل کلام خدا که در لوح محفوظ وجود دارد، نگردد زیرا کلام خدا منحصر به قرآن نیست به شکل عام پاداش می یابد. چنانکه خداوند فرماید:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِثًّا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ ﴿۱۰۹﴾ [الكهف: ۱۰۹].

«بگو: اگر دریا برای سخنان پروردگارم جوهر باشد، بی شک دریا پیش از آنکه سخنان پروردگارم پایان پذیرد، تمام خواهد شد. و اگر چه مددی مانند آن [دریا نیز] در میان آوریم» و گفتیم: (که تلاوتش عبادت است) تا احادیث قدسی و احادیث دیگر رسول الله ﷺ از تعریف خارج شود زیرا گرچه آنها نیز از طرف خداست ولی در تلاوت آنها ثوابی تعیین شده وجود ندارد و خواننده فقط به شکل عام پاداش می‌یابد.

اسماء و صفات قرآن

خداوند عزوجل در کتاب خود قرآن را به اسماء و صفات متعددی توصیف کرده است. چنانکه در این آیه‌ها می‌بینیم:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹].

«این قرآن به راهی هدایت می‌کند که آن استوارتر است.»

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲].

«این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایبندگان است.»

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [يونس: ۵۷].

«ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی، و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست، و رهنمود و رحمتی برای گروندگان [به خدا] آمده است.»

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴].

«و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، و امید که آنان بیندیشند.»

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾ [المائدة: ۱۵].

«قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است.»

﴿تَنْزِيلٌ مِّن رَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [فصلت: ۲].

«وحی [نامه] ای است از جانب [خدای] رحمتگر مهربان.»

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱].
 «بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود، فرقان [کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد.»
 و همچنین صفات و اسماء دیگر.

فرق بین قرآن و احادیث قدسی و احادیث نبوی

- ۱- تلاوت قرآن عبادت است و خواندن آن در نماز واجب، اما خواندن احادیث قدسی و نبوی عبادتی خاص به حساب نمی‌آید و اگر در نماز خوانده شوند نماز باطل می‌شود.
- ۲- قرآن معجزه‌ای رسول الله ﷺ است، و خداوند عزوجل افراد بشر را به تحدی و هماوردی فرا خوانده که مثل آن را بیاورند، اما در مورد احادیث قدسی و نبوی چنین چیزی وجود ندارد.
- ۳- در نبوت قرآن روایت آن به شکل متواتر شرط است، اما احادیث قدسی و نبوی به شکل آحاد پذیرفته می‌شود.
- ۴- قرآن، نصش کلام خدای عزوجل است، ولی احادیث قدسی و نبوی چنین نیست.

فرق بین احادیث قدسی و احادیث نبوی

حدیث قدسی مستقیماً به خدای عزوجل نسبت داده می‌شود و به هیچ وجه جز و اجتهادات رسول الله ﷺ نیست. اما احادیث نبوی امکان دارد از طرف خدای عزوجل باشد و می‌تواند از اجتهادات خود رسول الله ﷺ باشد.

وحی

وحی در لغت عبارت از ارتباط بین دو کس به طور سریع و پنهان است، لذا گفتگوی در گوشی با زیر لیبی و نقل مفهوم به کنایه و ایجاد ارتباط با طرف مقابل بوسیله‌ی اشاره را وحی گویند و در قرآن به معانی مختلفی مورد استفاده قرار گرفته است و در همه‌ی آنها مفهوم فوق، محسوس می‌باشد.

۱- الهام فطری و غریزی، چنان که خداوند فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾ [التقصص: ۷].

«و به مادر موسی وحی کردیم که: «او را شیر ده.»»

و فرماید:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا

يَعْرَشُونَ﴾ [النحل: ۶۸].

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن.»

۲- اشاره، چنانکه در مورد زکریا علیه السلام موقعی که از محراب خارج شد و به قوم خود اشاره نموده آمده است:

﴿فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾ [مریم: ۱۱].

«و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش بپردازید.»

به معنای: اشارالیهم.

۳- وسوسه‌ی شیطان، خداوند عزوجل فرماید:

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجِدُوا لَكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

«و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند.»

۴- ارتباط خدا با فرشتگان، خدای عزوجل فرماید:

﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَيُّ مَعَكُمْ﴾ [الأنفال: ۱۲].

«هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم.»

۵- ارتباط خدا با پیغمبران، چنانکه خدای عزوجل فرماید:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَعَائِشَةَ دَاوُدَ زُبُورًا﴾ [النساء: ۱۶۳].

«ما هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او، وحی کردیم، به تو [نیز] وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان [نیز] وحی نمودیم، و به داوود زبور بخشیدیم.»
و مقصود از آن در عرف شرعی عبارت از ارتباط خدا با پیغمبران بواسطه با بدون واسطه است - و بعضی گفته‌اند: کلام خدا که بر یکی از پیغمبران علیه السلام نازل شود وحی نامیده می‌شود که این از باب تفسیر مصدر به اسم مفعول است.

چگونگی وحی خدا به فرشتگان

چنانکه در قرآن وارد شده خداوند عزوجل به طریق محاوره یا وحی کردن با فرشتگان ارتباط برقرار می‌کند.
دلیل اول:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۳۰].

«و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم.» فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»
دلیل دوم:

﴿إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَلْتِي مَعَكُمْ فَتَيَّبُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾ [الأنفال: ۱۲].

«هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت‌قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس، فراز گردن‌ها را بزنید، و همه سرانگشتان‌شان را قلم کنید.»

انواع ارتباط خدا با پیغمبران

خداوند عزوجل فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَائِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ عَسِيمٍ﴾ [الشورى: ۵۱].

«و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده‌کار.»

خداوند متعال در این آیه روبرو شدن خود با هر فردی از افراد بشر را غیرممکن اعلان فرموده است. و در ملاقاتی که حضرت موسی علیه السلام با حضرت باری تعالی در کوه طور داشت، این امر دانسته شده، چنانکه تفصیل آن در سوره‌ی اعراف آمده است:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِنِي وَلَا كُنْ أَنْظُرَ إِلَىٰ الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۳].

و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا، خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم.» فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرار گرفت به زودی مرا خواهی دید.» پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریز ریز ساخت، و موسی بیهوش بر زمین افتاد، و چون به خود آمد، گفت: «تو منزهی! به درگاهت توبه کردم و من نخستین مؤمنانم.»

و همچنین خداوند عزوجل در آیه‌ی فوق ارتباط خود را با فردی از افراد بشر به سه نوع منحصر کرده است.

الف - وحی

منظور از وحی در اینجا معنای شرعی آن نیست، بلکه یک معنی از معانی لغوی آن مقصود است که الهام باشد. و می‌توان کلمه‌ی وحی در آیه را به خواب دیدن پیغمبران تفسیر کرد که آن نیز یک نوع وحی است چنانکه حضرت عایشه رضی الله عنها رویت می‌کند:

«أول ما بدى، به رسول الله ﷺ من الوحي الرؤيا الصالحة في النوم فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح...»^۱.

و همچنين در قصه حضرت ابراهيم عليه السلام خواب وسيله وحى دانسته شده، چنانکه در سوره‌ی صافات خداوند فرمايد:

﴿فَبَشِّرْنَهُ بِلِغْمٍ حَلِيمٍ ﴿۱۱﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبُحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَنَابِتٍ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۲﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿۱۳﴾ وَنَدَيْنَهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿۱۴﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۵﴾ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾ وَفَدَيْنَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷﴾﴾

[الصافات: ۱۰۱-۱۰۷].

«و وقتی با او به جایگاه «سعی» رسید، گفت: «ای پسرک من! من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌برم، پس ببین چه به نظرت می‌آید؟» گفت: «ای پدر من! آنچه را مأموری بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت.» (۱۰۲) پس وقتی هر دو تن دردادند [و همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی بر خاک افکند، (۱۰۳) او را ندا دادیم که ای ابراهیم! (۱۰۴) رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. (۱۰۵) راستی که این همان آزمایش آشکار بود. (۱۰۶) و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.»

ب - ارتباط خدا با پیغمبران از پشت حجاب

چنانکه برای رسول الله ﷺ در شب معراج اتفاق افتاد، و برای حضرت موسی عليه السلام در کوه طور که در آیه‌ی گذشته بدان اشاره شد.

ج - به واسطه‌ی فرشته‌ی وحی

غالب ارتباط خدا با پیغمبران عليه السلام به واسطه‌ی فرشته‌ی وحی داده است که این وظیفه غالباً به عهده‌ی جبریل عليه السلام نهاده شده، چنانکه در حدیثی از عایشه رضی الله عنها روایت شده: فرشته‌ی وحی به دو روش با رسول الله ﷺ ارتباط برقرار می‌کرد.

در سرمای زمستان عرق می‌کردند و رسول الله ﷺ می‌فرماید: «... فیفصم عنی وقد وعیت ماقال...»^۱.

ارتباط فرشته‌ی وحی با پیغمبر ﷺ به صورت انسان، که این آسان‌ترین حالات وحی بر رسول الله ﷺ بوده، و صحابه می‌توانستند این حالت را مشاهده کنند. چنانکه در حدیث جبرئیل که حضرت عمر رضی الله عنه روایت کرده است به تفصیل آمده است.

منکران وحی و پاسخ به آنها

۱- دشمنان اسلام از گذشته تا به امروز گفته و می‌گویند: که قرآن وحی نیست و خود محمد آن را ساخته است.

در جواب می‌گوییم: این ادعا از اساس باطل است زیرا اگر محمد قادر بود که قرآن را از پیش خود بیاورد احتیاج نبود که به خدا نسبت دهد و خیلی بهتر بوده آن را از آن خود داند و سلطه‌ی خود را بیشتر گستراند. اگر کسی بگوید: که محمد قرآن را به خدا نسبت داده تا بیشتر مورد پذیرش قرار گیرد.

در جواب می‌گوییم: او غیر قرآن را گفته و به خود نسبت داده است، و اگر چنان بود همه را به خدا نسبت می‌داد. و در قرآن کریم به مواردی برخورد می‌کنیم که اگر به فرض محال قرآن از خود محمد بود آنها در آن جایی نداشت که از آن جمله:

الف - حضرت عایشه رضی الله عنها همسر گرامی پیامبر از طرف منافقان مورد تهمت قرار گرفت، و او می‌توانست خیلی سریع دهان منافقان را با چند آیه که خود بسازد ببندد، اما چنین نشد و رسول الله ﷺ با ناراحتی از این اتفاق بیش از یک ماه به سختی گذراند تا جائیکه به عایشه گفت: اگر کاری از تو سر زده است توبه کن و گرنه خدا براءت (بی‌گناهی) تو را بیان خواهد کرد. و سرانجام آیه‌ی براءت عائشه رضی الله عنها نازل شد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾
[النور: ۱۱].

«در حقیقت، کسانی که آن بهتان بزرگ [داستان افک] را [در میان] آوردند، دسته‌ای از شما بودند. آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده]

است. برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است، و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت.»

ب - هنگامی که رسول الله ﷺ در جنگ بدر حاضر شد از اسیران فدا بگیرد آیاتی در سرزنش ایشان نازل شد

﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [الأنفال: ۶۷].

«هیچ پیامبری را نرسد که اسیرانی داشته باشد تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، [شما] متاع دنیا را می‌خواهید. و خداوند [مصلحت] آخرت را می‌خواهند. و خداوند پیروزمند فرزانه است.»

ج - هنگامی که منافقان عذرها دروغین می‌آوردن برای اینکه در جنگ تبوک شرکت نکنند، رسول الله ﷺ به اینان اجازه‌ی مختلف داد. اما خداوند متعال در مورد این حسن ظن نسبت به منافقان او را سرزنش کرد:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ﴾ [التوبة: ۴۳].

«خداوند از تو در گذرد، چرا تا وقتی که راستگویان برای تو معلوم شوند و دروغگویان را بشناسی به آنان اجازه [باز ماندن] دادی.»

د - وقتی که در مکه با یکی از سران قریش صحبت می‌کرد و از (عبدالله بن ام مکتوم) به خاطر مصلحتی که تشخیص داده بود رو گرداند. خدا او را سرزنش کرد:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ۖ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ﴾ [عبس: ۱-۲].

«چهره درهم کشید و روی گردانید، (۱) که آن مرد نابینا پیش او آمد.»

۲- همچنین دشمنان اسلام از گذشته تا به حال گفته و می‌گویند: که تیزهوشی و قوت تشخیص محمد به او اجازه می‌داد که با کلی گوییهایش دیگران را سخت تحت تأثیر قرار دهد و آیه‌هایی را برای پیروان خود نقل کرد که ظاهراً غیب‌گویی در آن بود ولی درواقع چنان نبود.

در جواب می‌گوییم: در قرآن کریم مواردی وجود دارد که اصلاً نمی‌تواند مبتنی بر تیزهوشی و قوت احساس و الهام درونی باشد و کلی‌گویی نیست، بلکه در جزئیات و تفصیل وارد شده است، و این امر بر دو نوع است:

الف - اخبار گذشتگان

مثل قصه‌ی قوم عاد و ثمود و اصحاب کهف و داستان حضرت یوسف علیه السلام و وقایع تاریخی دیگر... که هیچ مبتنی بر احساس و الهام درونی نیست، و تا نقل نشود شخص نمی‌تواند بر آن اطلاع یابد.

ب - خبر از آینده

مثل وعده به مومنان به پیروزی و خروج دابة الارض و از بین رفتن زمین و آسمان و ماه و ستارگان و خورشید و امثال آنها که جز خداوند کسی دیگر نمی‌تواند بر آنها مطلع باشد.

۳- دشمنان اسلام در هر زمان گفته و می‌گویند که قرآن به واسطه‌ی معلمی به محمد آموخته شده و وحی آسمانی نیست.

قسمت اول این مدعا از یک جانب درست است که به واسطه جبرئیل بوده است، و جبرئیل علیه السلام از طرف خدای عزوجل قرآن را به رسول الله صلی الله علیه و آله می‌آموخته؛ اما کسی دیگر نه. چون رسول الله صلی الله علیه و آله سواد خواندن و نوشتن نداشت و در بین امتی بی‌سواد بزرگ شده بود، چنانکه قرآن کریم در اشاره به این موضوع می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ لَمُبْطُلُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۸].

«و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی‌نوشتی، و گر نه باطل اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.»

و اگر کسی بحث و جستجو نماید نمی‌تواند حتی یک کلمه شاهد بیاورد که رسول الله صلی الله علیه و آله از معلم دیگری آموخته است، و اگر چنین واقعه‌ای رخ می‌داد امر کوچک و پیش پا افتاده‌ای نبود که تاریخ درباره‌ی آن ساکت بماند. معمولاً این ادعاها از افرادی سر می‌زند که کاری به درست و نادرست بودن ادعای خود ندارند. اعراب جاهلیت می‌گفتند: حدادی (آهنگری) معلم رسول الله صلی الله علیه و آله است، که این ادعا هزبانی بیش نیست چطور آهنگری که سروکارش با چکش و سندان است می‌تواند چیزی به محمد یاد دهد که عربهای فصیح از آوردن مثل آن عاجز بمانند، و قرآن به صیغه‌ی تعجب از این ادعا می‌فرماید:

﴿أَعْجَبِي وَعَرَبِي﴾ [فصلت: ۴۴].

«کتابی غیر عربی و [مخاطبِ آن] عرب زبان؟»

و فرماید:

﴿لِسَانَ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ [النحل: ۱۰۳].

«زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است.»

در حقیقت رسول الله ﷺ با «بحیرا» در ایام طفولیت در بصری ملاقات کرد اما روایت نشده که در آن ملاقات کوتاه حتی یک کلمه از او آموخته باشد، بلکه بحیرا خبر داد که آیندی درخشانی در انتظار اوست. و همچنین با «ورقه بن نوفل» بعد از نبوت ملاقات کرد، و این در اوایل وحی بود که ورقه قول تایید به او داد اما به زودی مرد. بعد از هجرت، دانشمندان یهود و نصاری برای مجادله با او به ملاقاتش می‌آمدند و به عنوان مخالف از ایشان سؤال‌هایی می‌کردند تا در جواب آنها عاجز بماند، لذا آنها برای مبارزه با اسلام نزد او می‌رفتند نه تعلیم وی.

نظریه متکلمان درباره‌ی قرآن

فلاسفه‌ی اسلامی با تأثر از فلسفه‌ی یونانی خواستند قرآن را در میزان فلسفه تشریح کنند. لذا کلام را به دو بخش تقسیم کردند:

- ۱- کلام قائم به نفس: که حرف و صوت و جمله ندارد و یکی است.
- ۲- کلام خارج از نفس: که دارای حرف و صوت و جمله است و می‌توان آن را شنید و بنا بر نوع دوم این سؤال را طرح که آیا قرآن مخلوق است یا نه؟

و بدینوسیله باب حیرت را برای فکر خود گشودند و به عقل خود اجازه دادند در مواردی به بررسی پردازد که مجال درک آن نیست، بالاخره بعضی‌ها ادعا کردند که قرآن مخلوق است، و بر اثر این قول فتنه‌ها برخواست و گروه‌ها و مسالک متعددی بوجود آمد که اسلام از آن بی‌نیاز و بیزار است.

مسلمان واقعی که می‌خواهد برنامه‌ی زندگی خود را از قرآن و سنت رسول الله ﷺ بگیرد به این امور توجه نمی‌کند بلکه برایش مهم است که این پیام خداست و از او چه می‌خواهد، اما پرسشهایی چون: آیا قرآن مخلوق است یا نه، آیا کلام جبرئیل است یا نه و امثال اینها سؤالاتی است که طرحش بی‌فایده و جوابش بی‌فایده است..

مکی و مدنی

برای درک بیشتر کتاب خدا لازم است انسان مکی و مدنی قرآن را بشناسد زیرا وقتی که انسان مکان و مناسبت زمان صدور امری را بداند فهمش نسبت بدان چیز عمیق‌تر و تصورش دقیق‌تر خواهد بود، مقصود از مکی قسمتی از قرآن است که در عهد اول نبوت بر رسول الله ﷺ نازل شده است یعنی زمانی که رسول الله ﷺ در مکه بودند و مشرکان را به یکتاپرستی و مسائل کلی انسانی دعوت می‌کردند و همه‌ی مخاطبان یا غالب آنان کافر و منکر بودند، آیاتی که در زمان پیش از هجرت نازل شده چه در خود مکه و چه در خارج از مکه، مکی به شمار می‌روند. و مقصود از آیات مدنی قسمتی از قرآن است که در عهد دوم نبوت رسول الله ﷺ یعنی هنگامی که مسلمانان قدرتی یافته و برای خود دولتی تشکیل داده بودند، نازل شده است.

در این آیات مسلمانان و مؤمنان مورد خطاب هستند و قوانین اجتماعی و تعالیم اخلاقی که باید بین آنها اجرا شود فروآمده است. علمای اسلام عنایت فراوانی به تشخیص مکی و مدنی داشته و دارند و در این مورد اوقات زیادی را صرف تحقیق و تتبع آن کرده‌اند اما در نتیجه آن اختلاف نظر دارند که در اینجا نزدیکترین قول به صواب را می‌آوریم. طبق این قول تعداد سوره‌هایی که در مدینه نازل شده است بیست است:

- ۱- بقره، ۲- آل عمران، ۳- نساء، ۴- مائده، ۵- انفال، ۶- توبه، ۷- نور، ۸-
 - احزاب، ۹- محمد، ۱۰- فتح، ۱۱- حجرات، ۱۲- حدید، ۱۳- مجادله، ۱۴- حشر،
 - ۱۵- ممتحنه، ۱۶- جمعه، ۱۷- منافقون، ۱۸- طلاق، ۱۹- تحریم، ۲۰- نصر و تعداد
 - سوره‌های مورد اختلاف دوازده است ۱- فاتحه، ۲- رعد، ۳- رحمن، ۴- صف، ۵-
 - تغابن، ۶- مطففین، ۷- قدر، ۸- بینه، ۹- زلزله، ۱۰- اخلاص، ۱۱- فلق، ۱۲- ناس.
- و بقیه‌ی سوره‌های قرآن بالا تفاق مکی است.

ویژگیهای سوره‌های مکی و مدنی

۱- از جهت ضوابط

- الف - هر سوره‌ای که در آن سجده باشد مکی است.
- ب - هر سوره‌ای که در آن ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ باشد و ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ نباشد مکی است جز سوره‌ی حج که مکی است و در آخر آن ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ آمده است.
- ج - هر سوره‌ای که در آن لفظ (کلا) آمده است مکی است. و در نیمه‌ی اول قرآن لفظ کلا اصلا نیامده است.
- د - هر سوره‌ای که با حروف مقطعه شروع شده بجز بقره و آل عمران مکی است و در سوره‌ی رعد اختلاف است.

۲- از جهت موضوع

- الف - هر سوره‌ای که در آن قصه آدم و ابلیس آمده بجز بقره مکی است.
- ب - هر سوره‌ای که در آن قصه‌ی امتها و پیامبران گذشته است بجز بقره و آل عمران مکی است.
- ج - در سوره‌های مکی مورد خطاب در غالب کفارند.
- د - در سوره‌های مکی اصول شرع و توحید و دلائل آن و دعوت به فضائل آمده و مقدار کمی هم از تفصیلات قانونی در آنها صحبت شده است.
- ه - در سوره‌های مکی غالب آیات کوتاه هستند.
- اما سوره‌های مدنی که بعد از استقرار دولت اسلامی نازل شدند، احکام و حدود و کفارات و تعلیمات اخلاقی و اجتماعی در آنها بیان شده است، آیات آنها غالباً طولانی و خود سوره‌ها نیز غالباً طولانی هستند.
- از ویژگیهای موضوعی آنها می‌توان خطاب به مومنان، مجادله با اهل کتاب، و کشف حال منافقان نام برد، اعتبار اینکه سوره‌ای مکی یا مدنی است، اغلب آیات آن است، وگرنه امکان دارد در سوره‌ی مکی آیاتی مدنی باشد مانند سوره‌ی حج که همه‌اش مکی است بجز آیه‌های آخر آن که از سجده‌ی دوم شروع می‌شود.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَرْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید.»

و یا در سوره‌ی مدنی آیات مکی باشد مثل سوره‌ی انفال که گفته شده آیه:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ

اللَّهُ وَاللَّهُ خَبِيرُ الْمَكْرِينَ ﴿٣٠﴾ [الأنفال: ۳۰].

«و [یاد کن] هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا

بکشند یا [از مکه] اخراج کنند، و نیرنگ می‌زدند، و خدا تدبیر می‌کرد، و خدا بهترین

تدبیرکنندگان است.»

در آن مکی است.

نزول اولین و آخرین آیات قرآن

محققان در مورد اینکه اولین مجموعه آیات نازل شده کدام است اختلاف نظر دارند و بهترین قول آن است که آیاتی از اول سوره علق، اولین آیات نازل شده را تشکیل می‌دهند.

﴿أَفْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ أَفْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾﴾ [العلق: ۱-۵].

«بخوان به نام پروردگارت که آفرید. (۱) انسان را از علق آفرید. (۲) بخوان، و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. (۳) همان کس که به وسیله قلم آموخت. (۴) آنچه را که انسان نمی‌دانست [بتدریج به او] آموخت.»

آنچه را که انسان نمی‌دانست [بتدریج به او] آموخت به دلیل روایت عایشه رضی الله عنها که بخاری و مسلم آورده‌اند: که اول، وحی به رسول الله ﷺ از طریق خواب بود و هیچ خوابی نمی‌دید مگر آنکه مثل صبح آشکار بود.

سپس دوستدار خلوت شد و جهت عبادت به غار حراء می‌رفت و برای چند روزی توشه می‌گرفت و چون توشه‌اش تمام می‌شد به نزد خدیجه برمی‌گشت و باز توشه می‌گرفت و به خلوت گاه خویش می‌رفت. رسول الله ﷺ فرمود که روزی جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: (اقراً) گفتم: من قاری نیستم، مرا بفشرد و گفت: اقرأ باز گفتم: من قاری نیستم، باز مرا بفشرد و این بار سخت بود گفت: ﴿أَفْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...﴾ رسول الله ﷺ در حالی که اندامش می‌لرزید به خانه برگشت... تا آخر قصه.^۱

گروهی از محققان گفته‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ اولین سوره‌ی قرآن است که نازل شده و به حدیث جابر رضی الله عنه استدلال می‌کنند که از وی سؤال شد اولین آیات قرآن ابتدای سوره‌ی اقرأ است یا سوره‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾؟ جابر در جواب گفت: من از زبان رسول الله ﷺ برای شما نقل می‌کنم که فرمود: روزی از غار حراء برمی‌گشتم.

موقعی که به وسط دره رسیدم فرشته ای را بالای سر خود دیدم که همه افق را پوشانده بود، ترسیدم و سریع به خانه برگشتم و گفتم مرا بیوشانید، بعداً این آیه‌ها نازل شد^۱.

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾﴾ [المدثر: ۱-۲].

محققان به چند جهت به این قول جواب داده‌اند:

۱- زمانی که رسول الله ﷺ از بدایت نزول وحی بر خود صحبت می‌کرده‌اند. جابر همه‌ی آنچه را که ایشان فرموده‌اند شنیده است و قسمتی را که شنیده، روایت کرده است.

۲- مقصود جابر ﷺ نزول، بعد از فترت وحی بوده است.

۳- می‌توان این دو قول را با هم جمع کرد و گفت: نزول آیه‌های اول سوره علق برای بیان نبوت رسول الله ﷺ بوه و نزول سوره‌ی مدثر اولین آیات برای بیان رسالت ایشان بوده است.

اما در مورد آخرین قسمت نازل شده‌ی قرآن گروهی گفته‌اند: آیه‌ی (ربا) از سوره‌ی بقره است.

و گروه دیگری گفته‌اند: آیه‌ی

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا

يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾﴾ [البقرة: ۲۸۱].

«و بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کسی [پاداش] آنچه به دست آورده، تمام داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.»
است. و برخی نیز بر این عقیده‌اند که آیه‌ی مدائنه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ ﴿٢٨٢﴾﴾ [البقرة: ۲۸۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه به وامی تا سررسیدی معین، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید.»

است. و می‌توان گفت این سه قول در واقع یک قول است که در نتیجه چنین می‌شود: آخرین آیات قرآن که بر پیامبر نازل شده است از آیه‌ی:

۱- بخاری: حدیث ۳، بدء الوحی.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة:

۲۷۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده است واگذارید.»

شروع می‌شود، و به آیه‌ی مدائنه خاتمه می‌یابد. و گفته شده: آیه‌ی (کلاله) یعنی آیه‌ی آخر سوره‌ی نساء آخرین آیه‌ی نازل شده است، لکن چنان می‌نماید که مقصود آخرین آیه در موضوع موارد است.

و همچنین نظریاتی نیز در این خصوص وجود دارد که در آنها آیات دیگری به عنوان آخرین آیات نازل شده بر پیامبر مطرح شده است، اما با بررسی دقیق می‌توان به این نتیجه رسید که این آیات آخرین آیات نازل شده نیست بلکه آخرین آیه یک سوره و یا آخرین آیه در یک موضوع خاص می‌باشد، اما آیه:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] دین برگزیدم.»

در روز جمعه نهم ذی‌حجه سال دهم هجری در عرفه نازل شده است، و از جمله آیاتی است که در مکه نازل شده اما به اعتبار مدنی است.

چنان که می‌دانیم از تاریخ نزول این آیه تا وفات رسول‌الله ﷺ بیش از هفتاد روز فاصله است و این امر پذیرش این نظر را مشکل می‌نماید زیرا بعید به نظر می‌رسد در این مدت نسبتاً طولانی آیاتی بر رسول‌الله ﷺ نازل نشده باشد. و قبلاً به این نظر اشاره شد که، آیه‌ی ربا و ما بعد آن تا آخر آیه‌ی مدائنه از سوره‌ی بقره آخرین آیاتی است که نازل شده است لذا امام طبری و دیگر محققان گفته‌اند مقصود از آیه:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم.»

اتمام قوت مسلمانان و اكمال نعمت امن و امان و نشر اسلام در همه جزیره العرب است، و از جمله اتمام نعمت، عدم شرکت مشرکان در حج آن سال بود که بواسطه‌ی اوایل سوره‌ی توبه در حج گذشته اعلام شده بود.

ترتیب نزول آیات از نظر موضوعی

مثلا می‌گویند: اولین آیه در حکم (اطعمه) آیه‌ی سوره انعام است:

﴿قُلْ لَا آجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ۚ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

«بگو: در آنچه به من وحی شده است هیچ غذایی را بر کسی که آن را می‌خورد حرام نمی‌یابم، مگر این که مردار، یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که همه اینها پلیداند، یا از روی گناه هنگام سر بریدن، نام غیر خدا بر آنها برده شده است، اما کسی که ناچار شود، بدون این که به منظور لذت بردن باشد یا، زیاده از حد، نخورد، پس همانا پروردگار تو، بسیار آمرزنده مهربان است.»

و پس از آن این دو آیه:

﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾^(۱۱۶)
 ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ۚ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۴-۱۱۵].

«بنا بر این از آنچه خدا روزیتان ساخته، حلال و پاکیزه بخورید، و سپاس نعمت خدا را انجام دهید، اگر او را می‌پرستید. (۱۱۴) خداوند، مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سر بریده شده بر شما حرام کرده است، اما کسی که ناچار شود، در حالی که ستمکاری و تجاوز از حد نکند، خداوند آمرزنده و رحیم است.»

و سپس آیه‌ی سوره‌ی بقره:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ بِهِ ۚ لِغَيْرِ اللَّهِ ۚ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنْ أَلَّ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۷۳].

«خداوند بر شما تنها میت و خون و گوشت خوک و هر حیوانی را که هنگام ذبح آن نام غیر خدا گفته شود، حرام کرده است، پس هر کس مجبور به خوردن آنها شود در صورتی که بر ولی مسلمانان خروج نکرده و قاطع طریق نباشد بر او گناهی نیست، زیرا خداوند بخشنده و مهربان است.»

و در آخر، آیه‌ی سوره‌ی مائده:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِيتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ﴾ [المائدة: ۳].

«گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده، مگر آن که (به موقع بر آن حیوان برسید و) آن را سر ببرید و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح شوند (همگی) بر شما حرام است.»

در موضوع (قتل) اولین آیهی نازل شده آیهی:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا﴾ [الإسراء: ۳۳].

«و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید، و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم، پس [او] نباید در قتل زیاده‌روی کند، زیرا او [از طرف شرع] یاری شده است.»
است و آیهی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرْبِ بِالْحَرْبِ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در باره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن.»

می‌تواند مرحله دوم نزول حکم قتل و آیات زیر آخرین مرحله‌ی آن باشد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۹۲﴾ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَظِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿۹۳﴾﴾ [النساء: ۹۲-۹۳].

«و هیچ مؤمنی را نَسَرَد که مؤمنی را- جز به اشتباه- بکشد. و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند مگر اینکه آنان گذشت کنند. و اگر [مقتول] از گروهی است که دشمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است، [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزاد کند [و پرداخت خونبها لازم نیست]. و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است، باید به خانواده وی خونبها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند. و هر کس [بنده] نیافت، باید دو ماه بیایی- به عنوان توبه‌ای از جانب خدا- روزه بدارد، و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است. (۹۲) و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد، کيفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.»

و اولین آیه در مورد شراب:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«در باره شراب و قمار، از تو می‌پرسند، بگو: «در آن دو، گناهی بزرگ، و سودهایی برای مردم است، و [الی] گناهشان از سودشان بزرگتر است.» و از تو می‌پرسند: «چه چیزی انفاق کنند؟» بگو: «ما زاد [بر نیازمندی خود] را.» این گونه، خداوند آیات [خود را] برای شما روشن می‌گرداند، باشد که در [کار] دنیا و آخرت بیندیشید.»

و پس از آن آیه‌ی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ [النساء: ۴۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می‌گویید.»

و در آخر، آیه‌ی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۹۰].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. پس، از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.»
نازل شده است.

فوائد این مبحث

- ۱- عنایت و اهتمام دانشمندان اسلامی به قرآن به مصداق آیه‌ی:
 ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].
 «بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم.»
- ۲- آشنائی بیشتر با روش تعلیم و تربیت و قانونگذاری قرآن.
- ۳- شناخت ناسخ و منسوخ.

اسباب نزول

خداوند عزوجل قرآن را برای هدایت و راهنمایی بشر نازل فرموده است و این خود سببی برای نزول قرآن است. اما مقصود ما از این عنوان این معنا نیست، بلکه حوادث خاصی است که بعضی از آیات قرآن پس از وقوع آنها برای بیان و توضیح احکام آنها یا برای تعیین روش در نحوه برخورد با آنها بر رسول الله ﷺ نازل می‌شده است.

لذا اکثر آیات قرآن بدون این اسباب نازل شده است اما اطلاع از حوادث مزبور که سبب نزول بعضی از آیات قرآن است، فوائد فراوانی در بردارد که علمای اسلام را بر آن داشته تا بدانها توجه نمایند و به بررسی و تحقیق در مورد آنها بپردازند.

اولین کسی که در این مورد قدم برداشته (علی ابن المدینی) شیخ امام بخاری است، و بعد از او (واحدی نیشابوری) از علمای قرن پنجم هجری و بعد از او (جعبری) از علمای قرن هشتم که اسباب نزول واحدی را خلاصه کرده، و سیوطی در این باره گوید: او اسنادهای کتاب واحدی را حذف کرده اما چیزی بر آن نیافزوده است و بنابر روایت سیوطی (ابن حجر عسقلانی) نیز به تألیف کتابی در اسباب نزول مشغول شده اما آنرا به پایان نرسانده است. و جامع‌ترین کتاب در این باب کتاب (لباب النقول فی اسباب النزول) تألیف خود جلال‌الدین سیوطی است که درباره کتاب خود می‌گوید: کسی مانند آن تألیف نکرده است.

غالب اسباب نزول با سند صحیح روایت نشده‌اند لذا کسی که می‌خواهد براساس این موارد، کتاب خدا را تفسیر کند لازم است به تحقیق و بررسی بپردازد تا در صورت صحت سبب روایت شده، آیهی موردنظر را مبتنی بر آن فهم کند و برای دیگران توضیح دهد و گرنه چیزی از خدا نقل خواهد کرد که خدا آن را نفرموده است، و گاهی دروغ واضح است. مثلاً: در سبب نزول آیهی:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَنَّعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۴].

«و چه کسی ستمکارتر از کسی است که [مردم را] از مسجدهای خدا از [بیم] آنکه نام خدا در آنها یاد شود، باز دارد و در ویرانی آنها بکوشد؟ این گروه را نسزد که جز هراسان به مساجد در آیند. آنان در دنیا خفت [و خواری] و در آخرت عذابی بزرگ [در پیش] دارند.»
گفته‌اند: مقصود نصاری هستند که با کمک‌دادن به (بخت نصر) بیت‌المقدس را خراب کردند. در اینجا دو نقد مهم بر این مثال وارد می‌شود.

- ۱- اگر مقصود آیه، چنین باشد ممکن نیست این واقعه سبب نزول باشد: زیرا فاصله زمانی زیادی بین این واقعه و نزول قرآن است.
- ۲- در صورتی که این گفته را سبب نزول فرض کنیم چیزی در آن ادعا شده که از نظر تاریخی محال است و آن (همکاری نصاری با بخت نصر است) زیرا بخت نصر حدود شش قرن و نیم قبل از میلاد مسیح به بیت‌المقدس حمله کرده و در آن زمان مسلم است که نصاری وجود نداشته‌اند تا با او همکاری کنند.
لذا بر شخصی که قصد تفسیر قرآن را دارد و می‌خواهد آیه را طبق سببش تفسیر کند لازم است پیش از هر چیز یقین کند که روایت آن سبب، صحیح است یا خیر؟

تعریف سبب

با توجه به اسباب نزول قرآن می‌توان آنها را به دو بخش عمده تقسیم کرد:
۱- وقوع حادثه‌ای و نزول آیاتی از قرآن بر اثر آن: مثل اینکه می‌گویند: هنگامی که آیه‌ی

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴].

«و خاندان خویشاوندت را هشدار ده.»

نازل شد رسول‌الله ﷺ خویشاوندان خود را جمع کرد و به آنان فرمود: اگر به شما خبر دهم که پشت این کوه لشکریانی هستند که قصد حمله به شما را دارند آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ آنان در جواب گفتند: ما تا به حال از تو دروغ نشنیدیم، رسول‌الله ﷺ فرمود: پس من شما را از عذاب خدا در آخرت می‌ترسانم. و در این هنگام (ابولهب) عبدالعزی بن عبدالمطلب که عمری او بود در جواب گفت: «تَبَالِكْ أَلْهَذَا جَمَعْتَنَا؟» (نامیدشوی برای این ما را جمع کرده‌ای).

بر اثر این حادثه سوره (مسد) نازل شد^۱

۱- بخاری: حدیث ۴۵۸۹.

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿۱﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴿۲﴾ سَيَصِلَ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿۳﴾ وَأُمْرَأَتُهُ وَحَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿۴﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿۵﴾﴾ [المسد: ۱-۵].

«بریده باد دو دست ابو لهب، و مرگ بر او باد. (۱) دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد. (۲) بزودی در آتشی پُرزبانه درآید. (۳) و زنش، آن هیمه‌کش [آتش فروز]، (۴) بر گردنش طنابی از لیف خرماست.»

۲- طرح سوالی از طرف صحابه یا دیگران و نزول آیه در جواب آن، مثل سؤال کردن بعضی از یهود در مورد روح که آیه‌ی سوره اسرا در جواب آن نازل شد:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۖ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۵﴾﴾ [الإسراء: ۸۵].

«و از تو درباره روح می‌پرسند. بگو: [آگاهی از] روح شأنی از [شؤون ویژه] پروردگار من است و از دانش جز اندکی به شما نداده‌اند»

و می‌توان ادعا کرد که همه‌ی آیاتی که با سوال شروع می‌شود بر اثر سوال نازل شده است:

مثل:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْ يَنْفَعُ لِلنَّاسِ لِأَنْفُسِهِمَا ۖ أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا ۗ وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۖ قُلِ الْعَفْوَ ۗ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱۹﴾﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«از تو درباره شراب و قمار می‌پرسند، بگو: در هر دوی آنها گناهی بزرگ و [نیز] برای مردم سودهایی است و گناه هر دوی آنها از نفعشان بیشتر است. و از تو می‌پرسند: چه چیز انفاق کنند. بگو: افزون [بر نیاز خود را]. خداوند نشانه‌ها را اینچنین برای شما روشن می‌سازد، باشد که شما اندیشه کنید.»

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ ۖ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ ۗ﴾ [البقرة: ۲۲۰].

«و از تو درباره یتیمان می‌پرسند. بگو: اصلاح کردن [کار] آنان بهتر است و اگر با آنان همزیستی کنید، [در حکم] برادران شما هستند و خداوند تبه‌کار را از درستکار می‌شناسد و اگر خدا می‌خواست بر شما سخت می‌گرفت، به راستی که خداوند پیروزمند فرزانه است.»

و ﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ [الأحزاب: ۶۳].

«مردم درباره قیامت از تو می پرسند. بگو: علم آن تنها نزد خداوند است و تو چه می دانی شاید که قیامت نزدیک باشد.»
با توجه به تقسیم و مثالهای گذشته می توان سبب نزول را چنین تعریف کرد:
(حادثه و یا سوالی که بر اثر آن آیه ای نازل شود سبب نزول است).

صیغه های سبب نزول

با بررسی صیغه هایی که اصحاب رسول الله ﷺ در روایت اسباب نزول به کار می برند می بینیم که این صیغه ها بر دو نوعند:

۱- لفظ صریح، و به دو تعبیر وارد می شود:

الف- مثلاً صحابی می گوید: «سبب نزول هذه الآية كذا».

ب- حادثه را نقل می کند و به روی ماده ی نزول (فا) وارد می کند: «حدث كذا فنزلت».

۲- صیغه هایی که احتمال دارد سبب نزول را بیان کند یا قصد راوی آن باشد که مثلاً این آیه درباره ی فلان واقعه است، و این نیز به دو گونه وارد می شود:

الف- «نزلت هذه الآية في كذا».

ب- «ما احسب هذه الآية الا نزلت في كذا».

تعدد روایات در سبب نزول

ممکن است برای آیه ای از آیات قرآن روایتهای مختلفی در سبب نزول وارد شود، که در این صورت ناظر، باید یکی از امور زیر را به کار ببرد:

۱- روایتهای مختلف را از نظر صحت و سقم مورد بررسی قرار دهد و هرچه از نظر اصول روایت صحیح است بپذیرد.

۲- در صورتی که روایتهای متعددی به صحت برسند، توجه خود را به صیغه های آنها معطوف دارد و صیغه ی صریح را انتخاب کند.

- ۳- در صورتی که صیغه‌ها همه صریح باشند دقت کند آن روایتی که با سند صحیح‌تر روایت شده است ترجیح دهد.
- ۴- اگر ترجیح برایش ممکن نبود در صورت امکان هر دو را به عنوان سبب نزول بپذیرد و این در صورتی است که دو واقعه‌ی متشابه هم زمان رخ داده باشد و یکی از صحابه یکی از آنها را روایت کند و کسی دیگر دیگری را.
- ۵- در صورتی که جمع بین دو روایت ممکن نباشد مثلاً وقوع آنها از نظر تاریخی فاصله داشته باشد، در این حالت حمل بر تعدد نزول کند، و این ضعیف‌ترین حالتها است و بعید است چنین حالتی رخ داده باشد.

فوائد سبب نزول

فهم سبب نزول فوائد مهمی در بر دارد که از آن جمله موارد زیر است:

- ۱- بیان حکمت حکمی که آیه آن را شامل می‌گردد.
- ۲- تصحیح فهم نادرستی که ممکن است به سبب عدم اطلاع از سبب نزول برای شخص حاصل شود. به عنوان مثال: (عروه بن زبیر) به خاله‌اش حضرت عائشه رضی الله عنها عرض کرد به نظر من آیه‌ی:

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

«بی‌گمان «صفا» و «مروه» از شعائر خدا هستند. پس هر کس که حج خانه [خدا] بگذارد یا عمره به جای آورد، گناهی بر او نیست که در میان آن دو، طواف (سعی) کند و اگر کسی [افزون بر واجبات] نیکی کند، [بداند که] خدا قدردان داناست.»

دلالت می‌کند که اگر کسی در حج خود بین صفا و مروه سعی نکند اشکالی ندارد. حضرت عائشه رضی الله عنها در جواب فرمود: خیر آنطور نیست زیرا اگر قصد آیه چنین بود می‌فرمود: «فلا جناح علیه أن لا يطوف بهما» و این آیه در مورد انصار نازل شده است که در جاهلیت دو بت داشتند یکی بر صفا و دیگری بر مروه، و آنان پس از اسلام بیم آن را داشته‌اند که سعی بین صفا و مروه ادامه‌ی همان اعمال دوران جاهلیت بشمار آید.^۱

۱- بخاری حدیث: ۴۱۳۵ تفسیر و مسلم.

- ۳- سبب نزول ثابت می‌کند موردیکه بخاطر آن آیه نازل شده است حتما مقصود حکم آن آیه بوده است و این، امر مجتهد را از اشتباه باز می‌دارد زیرا در صورت عدم اطلاع، ممکن است هنگامی که می‌خواهد لفظ عام آیه را بواسطه دلیل دیگری تخصیص دهد؛ مورد سبب نزول را نیز بدان دلیل از زیر آیه خارج سازد و این نتیجه صددرصد غلط خواهد بود.
- ۴- استفاده از آشنایی با سبب نزول در تربیت و تعلیم.

اعتبار به عموم لفظ است نه بخصوص سبب

وقتی که آیه‌ای از قرآن بر اثر حادثه یا سؤالی نازل شود، یکی از سه حالت زیر دارد:
۱- ممکن است لفظ نازل شده عام و سبب نیز عام باشد. در این حالت همه معتقدند که به عموم آیه باید عمل شود.

۲- ممکن است لفظ خاص و سبب نیز صورتی مخصوص و جزئی باشد. در این حالت نیز همه اتفاق دارند که لفظ آیه مخصوص آن حالت یا حادثه است و ممکن است با قرائن خارجی، حکم آیه را تعمیم داد و حالت‌های متشابه آن حادثه را بدان ملحق ساخت.

۳- ممکن است سبب نزول صورتی جزئی و مخصوص باشد لکن برای بیان حکم آن آیه‌ای با لفظی عام وارد شود.

مقصود از عنوان ما این حالت سوم است، در این مورد اختلاف است که آیا با توجه به سبب، آیه را مخصوص آن صورت بدانیم یا به سبب توجه نکرده و به عموم لفظ آن عمل می‌کنیم اکثر اصولیان رأی دوم را پذیرفته‌اند به دلیل اینکه.

الف - نزول قرآن برای بیان احکام اشیاء در همه ادوار و ازمه است، و معنا ندارد آیه‌ای به لفظی عام وارد شود و در همه زمانها سینه به سینه نقل گردد و منظور آن حکم فقط یک صورت خاص باشد که آن هم در گذشته رخ داده است، و این یک اصل مسلمی است که گمان نمی‌رود هیچ مسلمانی با آن مخالفت داشته باشد.

ب - یاران رسول الله ﷺ و همچنین تابعین و قرون ما بعد به این نوع آیات عام که بر اسبابی خاص وارد شده است استدلال می‌کردند.

مثال برای حالت اول

هنگامی که رسول الله ﷺ به مدینه هجرت فرمود و یاران گرامی با یهودیان برخورد داشتند، آنان را می‌دیدند همراه زن حائض غذا نمی‌خورند و در یکجا با او نمی‌نشستند و او را منزوی می‌کردند، یاران سؤال کردند. در جواب این آیه نازل شد:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَرِلُوا أَلِيسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«از تو درباره حیض می‌پرسند، بگو: آن [مایه] رنج است، پس [به وقت] حیض از زنان کناره گیرید و تا وقتی که پاک شوند، با آنان نزدیکی نکنید، آن گاه چون [به خوبی] پاک شوند، [غسل کنند] از همان جا که خداوند به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید. به راستی خداوند توبه‌کنندگان و پاک‌شوندگان را دوست می‌دارد».

رسول الله ﷺ فرمود: «اصنعوا كل شيء الا النكاح»^۱.

مثال حالت دوم

خداوند عزوجل در سوره‌ی لیل می‌فرماید:

﴿وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَىٰ ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱].

«و با تقواترین مردم از آن دور داشته می‌شود. (۱۷) همان کس که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا تزکیه نفس کند. (۱۸) و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به وسیله این انفاق) او را جزا دهد. (۱۹) بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ اوست. (۲۰) و بزودی راضی و خشنود می‌شود»

همه‌ی مفسران اتفاق دارند که این آیات در وصف حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده است هنگامی که جمعی از بردگان را که به سبب ایمانشان اذیت می‌شدند خرید و آزاد کرد چنانکه می‌بینیم کلمه‌ی ﴿الْأَتَقَىٰ﴾ مفرد است و صیغه‌ی افعال تفصیل است با آنکه دلالت بر خصوصیت می‌دهد همه‌ی تحویل انفاق دارند (الف و لام موصولی) بر آن وارد نمی‌شود و در نتیجه معنای خاصی را می‌رساند.

مثال حالت سوم

و چنانکه می‌بینیم کلمه ﴿الْأَتَقَى﴾ مفرد است و صیغه افعال تفصیل است که با آنکه دلالت بر خصوصیت می‌دهد همه نحوین اتفاق دارند (الف و لام موصولی) بر آن وارد نمی‌شود و در نتیجه معنای خاصی را می‌رساند.

مثال حالت سوم

مانند نزول آیه (ظهار) که در حق زن (اوس بن صامت) نازل شده و هنگامی که (سلمه بن صخر) همان سؤال را از پیامبر پرسید رسول الله ﷺ نیز همان جواب داد^۱ و مانند آیه (لعان) که در حق (هلال بن امیه) نازل شد.^۲ و آیه حد قذف که در حق أم المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها نازل شد.

۱- رواه احمد، ابوداود، ترمذی و حسنه.

۲- بخاری ۴۳۷۸ تفسیر.

مناسبت بین آیات و سوره‌ها

همه می‌دانیم که قرآن در مدت ۲۳ سال نبوت رسول الله ﷺ نازل شده است و ترتیب نزول قرآن غیر از آن ترتیبی است که ما در مصحف می‌بینیم چرا که هر وقت آیه‌ای بر رسول الله ﷺ نازل می‌شد خود تعیین می‌کرد که در کجا و کدام سوره نوشته شود: مثلاً آیه‌ی:

﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحَبِطِ وَالطَّلْعُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا﴾ [النساء: ۵۱].

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) دارند (با این حال) به جبت و طاغوت (بت و بت پرستان) ایمان می‌آوردند و به مشرکان می‌گویند آنها از کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت یافته‌ترند.»

از سوره‌ی نساء بعد از جنگ بدر، هنگامی که یکی از یهودیان به نام کعب بن اشرف به مکه رفت و مشرکان از او پرسیدند آیا راه ما بهتر است یا مؤمنان؟ او در جواب گفت: «انتم اهدی منهم» که در نکوهش او آیه‌ی مذکور نازل شد.^۱

اما می‌بینیم که بعد از بررسی این موضوع خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء: ۵۸].

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبان آن برسانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدل داوری کنید، خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست»

و چنانکه معروف است نزول این آیه بعد از فتح مکه و در مورد حجابت (کلیدداری) کعبه نازل شده است. هنگامی که بنی‌هاشم تقاضا کردند که کلید کعبه نزد ایشان باشد؛ اما عثمان بن ابی طلحه نزد رسول الله ﷺ آمد و عرض کرد: کلید تحویل

خانواده‌ی ما بوده و باید به ما برگردد. که خداوند در این باره این آیه را نازل کرد.^۱ چنانکه می‌بینیم بین نزول دو آیه‌ی مذکور که در مصحف پشت سر هم قرار داده شده حداقل شش ماه فاصله است؛ و اما پس از بیان نزول متوجه می‌شویم دو آیه ارتباط محکمی با هم دارند.

در آیه‌ی اول بیان شده است که یهودی امانتی را که بر گردن داشته ادا نکرده و با آنکه دانسته است راه مؤمنان بهتر است؛ تملق مشرکان کرده است.

چنانکه می‌بینیم درک مناسبت آیات وابسته به فهم نزول است، و شناخت سبب نزول مشکل بی‌ربطی بعضی از آیات که در اولین بار جلوه می‌کند، برطرف می‌سازد.

دانشمندان اسلام به موضوع مناسبت بین آیات و مناسبت بین سوره‌ها عنایت ورزیده‌اند. و می‌گویند: اولین کسی که در این مورد اظهار نظر کرده ابوبکر نیشابوری از فقهای شافعی‌ی قرن چهارم بوده است. و اولین کتابی که در این مورد نوشته شده «البرهان فی تفسیر سور القرآن» تألیف ابوجعفر بن زبیر اندلسی و پس از آن کتاب «نظم الدرر فی تناسب الآیات والسور» نوشته‌ی برهان الدین بقاعی؛ و سپس کتاب «اسرار ترتیب القرآن» جلال الدین سیوطی می‌باشد.

فوائد مناسبت

۱- معرفت وجوه بلاغی قرآن

۲- تصور دقیق‌تر نسبت به مفاهیم قرآن

۳- پی برد به انواعی از اعجاز قرآن

از آنچه قبلاً یاد شد نتیجه می‌گیریم که طول فاصله‌ی نزول بین آیاتی که پشت سر هم قرار گرفته‌اند و توقیفی بودن ترتیب آیات و سوره‌ها کار تشخیص مناسبت را مشکل می‌سازد و چنانکه در بحث اسباب نزول گفتیم ما برای همه‌ی آیات قرآن اسباب نزول نداریم و برای آیاتی که اسباب نزول وارد شده است نیز به علت عدم صحت روایت خیلی از آنها، نمی‌توانیم بدانها اعتماد کنیم و تنها راه باقی مانده برای تشخیص مناسبت، اجتهاد است.

۱- ابن مردویه، ابن اسحق.

گاهی وجوه مناسبت ظاهر و گاهی پنهان می‌ماند لکن در اغلب احوال می‌توان وجه مناسبت بین آیات و جمله‌ها را دریافت؛ و به ندرت این مناسبت مخفی می‌ماند اما تناسب بین سوره‌ها حالت عکس تناسب بین آیات دارد و در غالب احوال مناسبت بین دو سوره آشکار نیست و فقط در بعضی موارد می‌توان وجه تناسبی را عنوان کرد. مثلاً می‌گویند: وجه مناسبت بین دو سوره‌ی ماعون و کوثر آن است که در سوره ماعون صفات منافقان یاد شده که عبارت از بخل و ریا و ترک نماز و عدم همکاری و تعاون اجتماعی می‌باشد. و خداوند عزوجل با قرار دادن سوره‌ی کوثر بعد از ماعون، رسول الله ﷺ را به ضد آنها دستور می‌دهد.

نمونه‌هایی از وجوه مناسبت بین آیات

- ۱- هرگاه صفات کفار بیان شود بعد از آن صفات مؤمنان آید و بالعکس.
- ۲- هرگاه تحذیر از چیزی وارد شود در مقابل آن تشویق به انجام ضد آن می‌آید؛ و بالعکس.
- ۳- هرگاه از عذاب کفار صحبت شود در مقابل آن جزای مؤمنان بیان می‌گردد و بالعکس.
- ۴- هرگاه وصف دوزخ بیان گردد در مقابل آن وصف بهشت آید، و بالعکس.
- ۵- و همچنین رعایت حال مخاطبین و استعمال کلمات و ادواتی که آنها به کار می‌برند و یا در زندگی به آنها برخورد می‌کنند، از وجوه تناسب به شمار می‌آید. مثل این آیات:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿٧﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿١٨﴾ وَإِلَى الْجِبَالِ

كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿١٩﴾ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾ [الغاشية: ۱۷-۲۰].

«آیا آنها به شتر نمی‌نگرند چگونه آفریده شده؟ (۱۷) و به آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه برپا شده؟ (۱۸) و به کوه‌ها که چگونه در جای خود نصب گردیده؟ (۱۹) و به زمین که چگونه مسطح گشته و گسترده شده؟»

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل؛ عناصر اساسی زندگی مخاطبین خود را برشمرده است، مثلاً: شتر که از وسایل مهم آنها به شمار می‌رود و زندگی خود را با شیر، گوشت، و پشم و استفاده‌های دیگر از آن تامین می‌کند و باران که از آسمان می‌آید و بزرگترین مایه‌ی حیات یعنی آب را برای آنها تامین می‌کند، و کوه که در سرما

و گرما پناهگاه آنان است، و زمین که با سطح پهناورش چراگاه و وسیله‌ی انتقال آنها از مکانی به مکان دیگر است.

استخراج وجه مناسبت باید از تعسف و تکلف خالی باشد، نه اینکه ناظر هدفش استخراج اموری باشد که حتی گفتارهای معمولی خوب از آنها دور است، چه رسد به کلام خدا که بهترین گفتار است.

نزول قرآن

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است، [کتابی] که مردم را راهبر، و [متضمن] دلایل آشکار هدایت، و [میزان] تشخیص حق از باطل است» و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبْرَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾ [الدخان: ۳].

«که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم، ما همواره انداز کننده بوده‌ایم.» و همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ [القدر: ۱].

«ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم.»

بین این آیات تعارضی وجود ندارد و همه می‌رسانند که قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده است زیرا منظور (لیله مبارکه) لیلة القدر است و (شهر رمضان) مشتمل بر آن است.

اما ظاهر این مفهوم با واقع عملی نزول قرآن در تعارض است چون همه‌ی قرآن در شب قدر نازل نشده و در طول ۲۳ سال نبوت رسول الله ﷺ فرود آمده است، لذا دانشمندان در توجیه این آیات دو گرایش اساسی دارند.

اکثر آنان می‌گویند قرآن دارای دو نزول است:

الف: یک نزول در شب قدر انجام گرفته و قرآن از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شده است.

ب: و نزول دوم که بر اثر حوادث و وقایع و مناسبات بوده از آسمان دنیا به زمین است. و مقصود از این آیات نزول اول می‌باشد.

۲- و بعضی از محققان می‌گویند: مقصود از این آیات ابتدای نزول قرآن است یعنی برای اولین بار اولین قسمت قرآن در شب قدر نازل شده سپس بر اثر حوادث و وقایع و

مناسبات استمرار یافته است، زیرا شرف ليله القدر به نسبت بشر در آن است که قرآن بر خود آنان نازل شود.

نظریه‌ی دیگری نیز وجود دارد که تقریباً تلفیقی از این دو قول است، و می‌گویند: در طول ۲۳ سال در شب قدر هر سال مقداری از آیات به آسمان دنیا فرود می‌آمده است که در آن سال قرار بوده است بر رسول الله ﷺ نازل شود، یعنی قرآن در ۲۳ ليله القدر از لوح محفوظ به آسمان دنیا و در طول ۲۳ سال از آسمان دنیا به زمین نازل شده است. و چنانکه معلوم است این نظریه، اجتهادی است و دلیلی ندارد.

نزول منجم قرآن

مقصود از منجم، نزول قرآن به صورت قسمت قسمت است، و کلمه منجم اسم مفعول از تنجیم به معنای چیزی را منوط به طلوع و غروب ستاره کردن است. چنانچه از تاریخ معروف زندگی رسول الله ﷺ به طور قطعی دانسته می‌شود آن است که قرآن یکدفعه برایشان فرود نیامده است چنانکه خداوند عزوجل در قرآن اعتراض کفار را بر این امر نقل می‌کند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً﴾ [الفرقان: ۳۲].
«و کافران گفتند: چرا قرآن یکباره بر او فرو فرستاده نشد؟»

حکمت نزول منجم قرآن

خداوند عزوجل در نزول پراکنده‌ی قرآن صالح و حکمتهایی قرار داده که در غیر آن صورت ممکن نبود به چنین اهدافی دست یافت.

۱- تقویت قلب رسول الله ﷺ

خداوند بواسطه‌ی نزول تدریجی قرآن قلب پیامبر را در برابر مشکلاتی که از سوی مشرکان بر او تحمیل می‌شد تقویت می‌کرد رسول الله ﷺ در برابر این مشکلات با اطمینان خاطر می‌ایستاد چون یقین داشت خدا او را تأیید و تقویت می‌نماید، و قرآن به صراحت این معنا را بیان فرموده است:

﴿كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ [الفرقان: ۳۲].

«این بخاطر آن است که قلب تو را بوسیله آن محکم داریم.»

۲- آسان ساختن حفظ قرآن

چنانکه می‌دانیم رسول الله ﷺ با حکمتی که خداوند عزوجل؛ در مورد شخصیت ایشان و دفع تهمت از حریم مقدسشان در نظر داشته است، خواندن و نوشتن نمی‌دانستند لذا اگر قرآن یکباره نازل می‌شد حفظ آن میسر نبود، و در اشاره به این مطلب در ادامه آیه‌ی مذکور آمده است ﴿...وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾.

۳- تحدی و اعجاز

هنگامی که مشرکان و یا اهل کتاب به ادعای خود مشکلاتی غیرقابل حل پیش پای رسول الله ﷺ می‌گذاشتند و با سؤالات و مجادلات خود قصد تحریج او را داشتند آیات قرآن با جوابهای کوبنده و دندان شکن خود نازل می‌شد. درباره‌ی این موضوع قرآن چنین می‌فرماید:

﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۳].

«آنان هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می‌آوریم، و تفسیری بهتر (و پاسخی دندان شکن که در برابر آن ناتوان شوند).»

۴- تدرج در تشریح

همانطوری که در بحثهای گذشته اشاره شد، خیلی از احکام قرآن سیر تدریجی و تکاملی داشته‌اند، و در بعضی موارد حکمی از حالتی به حالتی دیگر عوض شده و احکامی منسوخ و احکامی ناسخ گشته است. اما اگر قرآن یکدفعه نازل می‌شد نه چنین معنایی محقق بود، و نه تعارضی که در این حالت بین آیات مختلف وجود داشت، قابل فهم بود.

۵- دلالت بر صدق رسول الله ﷺ

دلالت بر صدق رسول الله ﷺ که قرآن از نزد خداوند عزوجل است. زیرا هیچ کتابی نمی‌توان یافت که مؤلفش جملات و موضوعات آن را در مدت زمانی طولانی تهیه کند و یکنواخت و قوی و یکدست باشد چون هر انسانی در طول زندگی خود سیر تکاملی دارد و در نتیجه آثارش نیز یکسان نخواهد بود، حال آنکه قرآن یکنواخت است، و تهمت اینکه ساخته‌ی یک انسان باشد از آن دور است.

گردآوری قرآن

گردآوری در اینجا به دو معنا است:

۱- حفظ در سینه.

۲- حفظ به نوشتن.

اولین کسی که قرآن را از جبرئیل دریافت کرد و حفظ نمود رسول الله ﷺ بود، ایشان پس از دریافت قرآن آن را به یاران می‌آموختند و از بین اصحاب رسول الله ﷺ کسان بسیاری از قاریان برگزیده قرآن بودند که پیامبر به آنان عنایات فراوانی مبذول می‌داشتند و از دیگر اصحاب می‌خواستند از آنان قرآن یاد بگیرند، و هر وقت کسی را برای تبلیغ دین انتخاب می‌کردند از بین قاریان بر می‌گزیدند و به نقاط مختلف می‌فرستادند چنانکه در واقعه (بئر معوفه) تعداد زیادی از آنان به شهادت رسیدند.

مشهورترین قاریان

مشهورترین قاریان عبارتند از: ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود، سالم مولای ابی حذیفه، ابوالدرداء، معاذ بن جبل، ابوزید بن السکن، خلفای اربعه، ام‌المومنین حفصه، ابوموسی اشعری، زید بن ثابت و دیگران ﷺ و از بین تابعین افراد زیادی وجود داشتند که قابل حصر نیستند و از اصحاب رسول الله ﷺ قرآن را آموختند که انشاءالله در آینده به بعضی از آنان اشاره خواهیم کرد. و همچنین قرآن در میان نسلهای مختلف سینه به سینه گشت تا به زمان ما رسید و آیندگان نیز از ما دریافت خواهند کرد و تا دنیا باقی است پرچم قرآن در سینه‌ها افراشته است اما گردآوری قرآن به معنی نوشتن آن، دارای سه مرحله‌ی مهم است:

۱- در عهد رسول الله ﷺ

هنگامی که قرآن نازل می‌شد. رسول الله ﷺ از بین اصحاب بزرگوار خود به افرادی دستور می‌داد تا قرآن را بنویسند. و مشهورترین آنان عبارتند از: خلفای اربعه، زید بن ثابت، خالد بن ولید ﷺ اینان هنگامی که قرآن نازل می‌شد آن را بر سنگهای پهن نازل و بر شانه‌های پهن نخل و بر اوراقی از پوست و مانند آن و بر استخوان شاخه‌های

حیوانات و بر تخته‌های پهن مثل قتب (پالان شتر) و اشیاء دیگر ثبت می‌کردند و برای خود نسخه بر می‌داشتند. و در عهد رسول‌الله ﷺ قرآن به شکل متفرق خود ماند و به علت کثرت حافظان قرآن احتیاجی به جمع و ترتیب آن در مصحف نبود، و همچنین رسول‌الله ﷺ هر زمان به انتظار وحی بود تا آیه‌ای نازل شود و در جایی که مشخص می‌شد قرار بگیرد.

و این مانع اساسی برای جمع و ترتیب قرآن به صورت کتابت در یکجا بود تا اینکه رسول‌الله ﷺ دعوت حق را لیبیک گفت و امید ادامه‌ی نزول وحی منقطع گشت و رابطه زمین با آسمان قطع شد.

۲- گردآوری قرآن در عهد ابوبکر صدیق

در جنگ یمامه با مسیلمه‌ی کذاب بیش از ۷۰ نفر از حافظان قرآن از بین اصحاب رسول‌الله ﷺ به شهادت رسیدند و ترس آن رفت که در وقایع و حوادث دیگری افراد بیشتری از بین بروند لذا خداوند عزوجل که برای حفظ قرآن همیشه اسباب آن را مهیا می‌گرداند در دل حضرت عمرؓ انداخت که به حضرت ابوبکرؓ پیشنهاد کند قرآن را در یکجا جمع‌آوری گردد، هنگامی که حضرت عمرؓ این امر را به حضرت ابوبکرؓ پیشنهاد کرد او از قبول آن سرباز زد و گفت: چطور به خود اجازه دهم کاری کنم که رسول‌الله ﷺ انجام نداده است و پس از بحث و مناقشه‌ی زیاد حضرت عمرؓ توانست او را قانع کند، برای این کار - زید بن ثابتؓ را که در آخرین عرضه‌ی قرآن بر رسول‌الله ﷺ حاضر شده بود انتخاب کردند. زید بن ثابتؓ می‌گوید: اگر جا به جا کردن کوهی را به من دستور می‌دادند از انجام این کار برایم آسانتر بود اما چیزی نگذشت که قانع شدم. و بدین ترتیب زید بن ثابت با اعتماد به حفظ خود و به استناد قرآن مکتوب در قطعات متفرق و شهادت حداقل دو گواه به هر فقره از آن، قرآن را با همه‌ی وجوه مختلفی آن چنانکه بر رسول‌الله ﷺ نازل شده بود در یکجا جمع کرد و نزد حضرت ابوبکرؓ نگهداری شد.

و پس از آن نزد حضرت عمرؓ بود، و حضرت عمرؓ محافظت از آن را به دخترش ام‌المومنین حفصهؓ واگذار کرد تا اینکه او وفات یافت و (مروان بن حکم) آن را سوزاند.

۳- گردآوری قرآن در عهد حضرت عثمان رضی الله عنه

همانطوری که معروف و متواتر است خداوند عزوجل قرآن را بر هفت حرف (یعنی هفت لهجه از لهجه‌های عرب) نازل فرموده است، و هر قبیله‌ای از قبایل عرب قرآن را به لهجه‌ی خود می‌خواند، این امر در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و عهد شیخین رضی الله عنهما امری عادی بود، اما پس از گسترش کشور اسلامی و مسلمان شدن غیر عربها و وفات یافتن بیشتر کسانی که با وحی همزمان بوده‌اند این پدیده‌ی قرآنی قابل هضم نبود خصوصا نوجوانان و کسانی که در اسلام بدنیا آمده بودند.

و از معلمان مختلف اللهجه قرآن یاد می‌گرفتند با یکدیگر در مورد قرآن اختلاف می‌کردند و گاهی کارشان به تکفیر یکدیگر می‌کشید. مثلا: در فتح آذربایجان و ارمنستان که دو لشکر از عراق و شام شرکت کرده بودند، اختلافشان در مورد لهجه در قرائت قرآن به زدوخورد کشید، و (حذیفه بن الیمان) رضی الله عنه که در آن جنگ شرکت داشت از این امر به وحشت افتاد و عجلانه به مدینه بازگشت و به حضرت عثمان رضی الله عنه گفت: امت را دریاب قبل از آنکه مانند یهود و نصاری در مورد کتاب خود اختلاف کنند.

لذا حضرت عثمان رضی الله عنه با مشورت بزرگان صحابه بدین نتیجه رسید که مردم را بر یک لهجه متحد سازد و بدین کار فتنه‌ای بزرگ که جرقه‌هایش پیدا بود خاموش سازد. برای انجام این کار انجمنی متشکل از: زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن العاص و عبدالرحمن بن حارث برگزیده شدند.

و قرآن را تقریبا طبق لهجه‌ی قریش نوشتند و تا آنجاییکه مقدور بود رسم‌الخط را طوری قرار دادند که بتواند لهجه‌های مختلف را بر آن پیاده ساخت. قرآنی که این انجمن تهیه کرد از نقطه‌گذاری، و ضبط و نام سوره‌ها و تقسیم‌بندیهای دیگر خالی بود. مرجع اساسی این انجمن در کتاب قرآن مصحف جمع‌آوری شده در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که نزد ام‌المومنین حفصه رضی الله عنها نگهداری می‌شد، و پس از استنساخ بدو برگردانده شد، و نزد او ماند تا اینکه پس از وفات او مروان بن حکم آن را سوزاند و برای دفاع از نظر خود چنین گفت: قرآن در مصحفهایی که در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه تهیه شده است ضبط و نگهداری می‌شود و احتیاج به این نسخه نیست، و امکان دارد در آینده کسانی که از این امر اطلاع ندارند در مورد مصحفهای متداول شک کنند.

تعداد نسخه‌هایی که در زمان حضرت عثمان تهیه شد

در مورد تعداد این نسخه‌ها اختلاف است، بعضی گویند: چهار نسخه بوده است و برخی آن را پنج نسخه می‌دانند و بعضی گویند هفت نسخه بدو است اما آنچه مسلم است عثمان رضی الله عنه نسخه‌ای را نزد خود گذاشت که به (مصحف امام) معروف شد و نسخه‌ای به کوفه و بصره فرستاد و نسخه‌ای به شام و نسخه‌ای دیگر به مصر. و گفته‌اند: نسخه‌هایی نیز به یمن و بحرین و مکه ارسال شده است. از این نسخه‌ها امروزه چیزی باقی نمانده است، اما نسخه‌های متداول در کشورهای اسلامی روایتی از آن نسخه‌ها هستند.

(ابن کثیر) رحمته الله در کتاب فضائل می‌گوید: نسخه‌ای که می‌گویند در زمان عثمان رضی الله عنه نوشته شد. در جامع دمشق دیدم و چنان می‌نمود که اوراق آن از پوست شتر است. به نظر می‌رسد که (ابن جزری) رحمته الله این نسخه را دیده است، و گویا این نسخه در حادثه آتش‌سوزی که در سال ۱۳۱۰ هجری قمری در جامع دمشق اتفاق افتاد، سوخته است. جمع قرآن در عهد حضرت عثمان رضی الله عنه به سال ۲۵ هجری قمری بود.

شباهت ملحدان در مورد قرآن و رد آنها

بر اثر موضوع جمع‌آوری قرآن ملحدان و کسانی که تابع هواهای نفسانی هستند برای تضعیف اعتماد به قرآن اباطیلی رواج داده‌اند که اهم آنها موارد زیر است:

۱- به بعضی از آثار و احادیث و آیات استدلال کرده‌اند که قرآن همه‌ی آن محفوظ نمانده است:

الف - مثلاً می‌گویند روزی رسول الله صلی الله علیه و آله شنید که مردی آیاتی از قرآن می‌خواند فرمود: «برحمه الله لقد أذکرتني آية كذا وكذا كنت أسقطتها» و در روایتی «كنت أنسيتها» لذا امکان دارد رسول الله صلی الله علیه و آله همه‌ی قرآن را ابلاغ نکرده باشد. در جواب می‌گوییم: خداوند عزوجل فرموده:

﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَتَّبِعَ بِهِ ۗ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ۗ فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ۗ﴾ [القیامة: ۱۶-۱۸].

(زبان‌ت را بخاطر عجله برای خواندن آن [قرآن] حرکت مده، (۱۶) چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست! (۱۷) پس هر گاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن.)

طبق این آیه خداوند عزوجل تعهد فرموده است که قرآن را حفظ می‌کند و آنچه روایت شده یک واقعه‌ی جزئی است که پس از ابلاغ قرآن به دیگران رخ داده است و رسول‌الله ﷺ بشر است همان عوارضی که بر فرد دیگر ممکن است رخ دهد در مورد ایشان نیز رخ می‌دهد اما در امور تبلیغ مستمر نمی‌ماند و خداوند عزوجل آن را استدراک می‌فرماید چنانکه صحابی مذکور آن آیات را حفظ بوده است، و همچنی جبرئیل علیه السلام سالیانه در ماه رمضان همه‌ی قرآن را با رسول‌الله ﷺ مدارسه می‌کرده است لذا این نوع فراموشی‌های جزئی و کوتاه‌مدت تأثیر ندارد.

ب - و می‌گویید خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ ۗ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ [الأعلى: ۶-۷].

«ما بزودی (قرآن را) بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد، (۶) مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می‌داند.»

طبق این آیه با مشیّت خداوند عزوجل رسول‌الله ﷺ مقداری از قرآن فراموش می‌کند؛ پس قرآنی که به دست ما رسیده است همه‌ی قرآن نازل شده نیست. در جواب می‌گوییم: این آیه محتمل دو وجه است:

الف - اگر رسول‌الله ﷺ از قرآن فراموش کند و خدا خودش آن را خواسته باشد مشتمل بر اشکالی در این مورد نیست، و ما می‌دانیم قسمت‌هایی از قرآن وجود داشته است که هم لفظ و احکام آن منسوخ شده، چنانکه خداوند عزوجل در این باره می‌فرماید:

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۰۶].

«هر چه از آیات قرآن را نسخ کنیم یا حکم آن را متروک سازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را بیاوریم، آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیز قادر است.»

لذا مقداری طبق خواسته‌ی خداوند عزوجل از ذهن رسول‌الله ﷺ محو شده و مدت ابلاغ آن پایان یافته است.

ب - مقصود از استثنای وارده در آیه‌ی مذکور آن است که کسی گمان نبرد به قدرت خود و مستقل از مشیّت الهی کاری انجام می‌دهد گرچه وی پیغمبر هم باشد

همه‌ی کارهای او طبق مشیئت الهی است چنانکه همه‌ی دانیم اهل بهشت در بهشت جاویدان می‌مانند، اما خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا ففِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوزٍ﴾ [هود: ۱۰۸].

«و اما نیکبختان در بهشتند، در آنجا تا زمانی که آسمانها و زمین باقی است، جاودانه‌اند. مگر مدت زمانی که پروردگارت بخواهد. [که ما به] بخششی ناگستنی می‌بخشیم.»

۲- می‌گویند: از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که (معوذتین) را از قرآن نمی‌دانسته است، لذا در قرآن ممکن است اشیایی وجود داشته باشد که از آن نیست. در جواب می‌گوییم: این نقل از ابن مسعود دروغ است، ابن حزم می‌گوید: اگر کسی چنین چیزی از ابن مسعود رضی الله عنه نقل کند به او نسبت دروغ داده است.

و گذشته از این، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بر اثبات معوذتین در قرآن اتفاق دارند. و به فرض اگر این روایت از ابن مسعود رضی الله عنه صحیح باشد ممکن است قصد او آن بوده که خودش از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده است. و به فرض عدم این احتمال، قول ابن مسعود رضی الله عنه با قول افراد بیشماری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که اکثر آنان در رتبه‌ی خود ابن مسعود رضی الله عنه یا بالاتر از او هستند، تعارض دارد.

۳- بعضی از غلات شعبه ادعا می‌کنند که ابوبکر و عمر و عثمان قسمتی از قرآن را تحریف کرده‌اند، مثل آیه‌ی «أُمَّه أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» را تبدیل به:

﴿أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ﴾ [النحل: ۹۲].

کرده‌اند. و بعضی را حذف کرده‌اند، مثل وصف آل‌بیت که به اندازه سوره‌ی انعام در سوره‌ی احزاب بوده است.

و همچنین سوره‌ی (ولایه) را حذف کرده‌اند که تصور می‌کردند چنین شروع می‌شد: «یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنبی والولی اللذین یمهدینکم الی صراط مستقیم».

در جواب می‌گوییم: این بی‌اساس و باطل است و هزایانی بیش نیست چرا که تعداد آل‌بیت در آن زمان کم نبوده است که از این امتیارات بزرگ خود دفاع نکنند، و ما در تاریخ شاهد فداکاریهای زیادی از اهل بیت در دفاع از موارد دیگر می‌باشیم، و از هیچکدام آنها تاریخ نقل نکرده است که در این مورد اعتراض کرده باشند.

و از همه مهمتر خود کسانی که چنین افترايي را در حق قرآن روا داشته‌اند اين گفته را بطور مخفی بيان می‌کنند و جرات افشای آن در بين مردم ندارند، بخصوص که بسياری از شيعيان از اين مقولات تبری می‌جویند و از علی علیه السلام روايت شده است که فرموده: در مورد عثمان رضی الله عنه چیزی نگوئید و او در جمع قرآن کاری کرده است که ما همه بدان رضایت داده‌ایم و اگر من خودم به جای عثمان رضی الله عنه بودم حتما همان کار را انجام می‌دادم. والله اعلم.

ترتیب آیات و سوره‌های قرآن

تقریباً همه‌ی دانشمندان اسلامی متفقند که آیات قرآن به همین ترتیبی که در مصحف وجود دارد توقیفی است یعنی ترتیب آیات از طرف خداوند عزوجل به رسول الله ﷺ وحی شده است چنانکه روایتهای متعددی که به حد تواتر رسیده وارد شده است، مبنی بر اینکه هر وقت آیه‌ای نازل می‌شد رسول الله ﷺ به نویسندگان وحی دستور می‌داد در جای مشخصی از یک سوره قرار دهند و صحابه کرام ﷺ نیز بر ترتیب مصاحف حضرت عثمان رضی الله عنه اتفاق کردند و از کسی خلافتی شنیده نشده اما در صورتیکه اختلافی بین این مصاحف و نزول قرآن وجود داشت، و یا ترتیب قرآن اجتهادی بود حتماً در مورد آن اختلاف می‌کردند، لذا اتفاق صحابه در این مورد دال بر توقیفی بودن آن است.

اما در مورد سوره‌های قرآن اختلاف است که آیا ترتیب آنها توقیفی است یا اینکه به اجتهاد صحابه تعیین شده است: بعضی می‌گویند: اجتهادی است، و بعضی دیگر قسمتی از ترتیب سوره‌های قرآن را توقیفی و قسمت دیگر را اجتهادی می‌دانند، و استنادشان به روایت ابن عباس رضی الله عنهما است که می‌گوید: از حضرت عثمان رضی الله عنه پرسیدیم چرا سوره انفال را در بین سوره‌های طولانی آورده‌ای و بین آن و بین سوره توبه «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشته‌ای؟ او در جواب گفت: چون دیدم موضوع هر دو سوره شبیه هم است و رسول الله ﷺ هم در میان ما نیست و برای ما تعیین نفرمود که کجا قرار داده شود، این دو را پشت سرهم گذاشتیم و در بین آنها «بسم الله الرحمن الرحیم» نوشتیم.

این حدیث چندان مورد اعتماد نیست زیرا تمامی راههای روایت آن به شخصی به نام «یزید الفارسی» منتهی می‌شود و شیخ احمد شاکر در تعلیقی که بر مسند امام احمد رضی الله عنه دارد. درباره این حدیث گفته است (اصلی ندارد).

اما بهترین قول، نظر گروه سوم است که می‌گویند: ترتیب همه‌ی سوره‌های قرآن توقیفی است زیرا در احادیث صحیح زیادی ترتیب اکثر سوره‌های قرآن وارد شده است

مثل احادیث فضل سوره‌ی بقره و آل عمران، و سوره‌ی اخلاص و معوذتین، و سوره‌ی جمعه و منافقون، و ترتیب حزب مفصل، و روایتهای متعدد دیگر.

رسم الخط عثمانی

چنانکه قبلاً گفتیم برای جمع قرآن در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه از روش خاصی در کتابت قرآن پیروی می‌شد که بر اثر آن، دانشمندان اختلاف کرده‌اند که آیا این روش به اجتهاد صحابه بوده یا توقیفی است.

گروه زیادی بر آنند که کتابت قرآن نیز توقیفی بوده و از طرف خدا عزوجل تعیین شده است و رسول الله صلی الله علیه و آله یاران کاتب وحی را راهنمایی فرموده‌اند که چگونه بنویسند، ولی بر این مدعا دلیل معتبر ارائه نکرده‌اند. اما اکثر دانشمندان معتقدند که رسم الخط قرآن به اجتهاد صحابه تعیین شده است و آنان این رسم الخط را به کار گرفته‌اند تا بتوانند هر چه بیشتر از وجوه مختلفه قرائت قرآن را در برگیرند چنانکه قبلاً نیز بدان اشاره شد.

بنابراین قول، این سؤال پیش می‌آید که آیا جائز است امروزه ما قرآن را با املای شائع و مشهوری که بکار می‌بریم بنویسیم؟

در جواب این سؤال دانشمندان مختلف القولند:

عده‌ی زیادی این امر را روا می‌دانند به این دلیل که با این روش، تعلیم قرآن به مبتدیان آسانتر است.

و در بعضی از ممالک اسلامی مصحف‌هایی را نیز با این روش منتشر ساخته‌اند. اما بهتر است این امر را تجویز نکنیم زیرا تجویز آن ضمن اینکه منافی را از آن سلب می‌کند، مفاسدی نیز به بار می‌آورد.

از قدیم یکی از دلایل صحت وجهی از قرائت قرآن آن بوده است که با رسم الخط قرآن - هر چند به تقدیر - موافق باشد.

و چنانکه قبلاً اشاره شد صحابه رضی الله عنهم این رسم الخط را برای هدف ارزشمندی انتخاب کرده‌اند که با اهمال آن این هدف از بین می‌رود.

و همچنین اگر ما این راه را باز نگه داریم سبب می‌شود در هر عصری بر اثر رواج هر نوع رسم الخطی، قرآن را بدان شکل بنویسند، و ترس آن برود که حروفی برای نوشتن قرآن بکار گرفته شود که نتوان قرائت مختلف را بر آن تطبیق داد و قرآن

بازیچه‌ی رسم‌الخطها گردد. و تسهیلی که گروه اول برای مبتدیان در نظر گرفته‌اند. با کمی تمرین کردن حاصل می‌شود و نباید آن فوائد بزرگ را فدای این فائده‌ی کوچک ساخت و الله اعلم.

تحسین رسم الخط عثمانی

مصاحفی که در عهد حضرت عثمان رضی الله عنه نوشته و به اطراف فرستاده شد از نقطه‌گذاری و شکل و ضبط خالی بود زیرا آنان تا این اندازه نیز راضی نبودند چیزی به قرآن بیافزایند و احتیاجی نیز بدان نبود زیرا هنوز تغییراتی در زبان مردم بوجود نیامده بود اما توسعه‌ی اسلام و اختلاط عرب و عجم با یکدیگر و ضعیف‌شدن زبان فصیح در بین عموم مردم، اولیاء امور را بر آن داشت تا برای حفظ قرآن از لحن و تحریف چاره‌جویی کنند.

می‌گویند: اولین کسی که به این کار همت گماشت «ابوالاسود دؤلی» بود که به دستور حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه به این کار اقدام کرد.

می‌گویند: روزی ابوالاسود از مردی شنید که عبارت قرآنی

﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۳].

«که خداوند و رسول او از مشرکان بیزارند»

را به کسر لام «رسول» می‌خواند، این امر او را به وحشت انداخت و به چاره‌جویی افتاد. لذا برای فتحه نقطه‌ای بر روی حرف و برای کسره نقطه‌ای زیر آن و برای ضمه نقطه‌ای در لای آن و برای سکون دو نقطه بالای حرف قرار داد، و همین‌طور رسم الخط قرآن دور تحسین خود را طی کرد تا اینکه «خلیل ابن احمد فراهیدی رحمته الله» شکل‌های متداول امروزی را بوجود آورد. او برای دلالت بر فتحه الف خوابیده روی حرف و برای کسره سریائی و برای ضمه و او کوچکی و برای سکون قطعه‌ای از سر حاء قرار داد.

و چنانکه می‌بینیم تا امروزه به حال خود باقی مانده است، و از جمله تحسیناتی که در رسم‌الخط قرآن بکار رفته انتقال آن از نوع خط کوفی به خط نسخ است.

و خطاطان مسلمان نهایت کوشش خود را در زیباسازی خط قرآن بکار می‌گیرند، و امروزه قرآن با بالاترین درجه‌ی زیبایی خط نوشته می‌شود، و الله الموفق.

نزول قرآن بر هفت حرف

همانطوری که می‌دانیم رسول الله ﷺ خود عرب بوده است و در وهله‌ی اول باید تبلیغاتش متوجه عربها باشد، و آنان از جهت اینکه در سرزمین پهناور جزیره‌ی العرب پراکنده بودند و قبایل مختلف آن با یکدیگر ارتباط نداشتند گرچه از نظر اصل لغت به علت اتحاد جنسیتشان همه عربی صحبت می‌کردند اما از جهت لهجه و طریقه‌ی اداء با یکدیگر اختلاف داشتند و گاهی برای ادای یک معنا ممکن بود کلمات مختلفی نیز به کار ببرند بهترین مرجع برای پی بردن به این حقائق کتابهای لغت و ادب است. و از آنجائیکه که مکان وجود مشاعر مقدس از قبیل کعبه و زمزم و سائر اماکن مشرفه بود و قبائل مختلف نسبت به آن ارادت خاصی داشتند.

برای آنها مرکزیت داشت و چون قبیله‌ی قریش اکثر ساکنان مکه را تشکیل می‌دادند لاجرم زبان آنان نیز در زائران و مراجعه‌کنندگان تأثیر داشت، و چنان می‌نماید که لغت قریش حکم زبان رسمی برای قبائل مختلف داشته است، و از اینجاست که خطباء و شعراء و سخنوران برای ابراز توانمندیهای خود در مراسم، به مکه روی می‌آوردند و در آنجا آثار خود را عرضه می‌کردند، لذا قرآن نیز در اصل به لغت قریش نازل شد، اما خداوند عزوجل برای تخفیف و نشر سریعتر قرآن اجازه داد قبائل مختلف به لهجه‌های مخصوص خود، قرآن بخوانند. و رسول الله ﷺ به افراد هر قبیله با لهجه‌ی مخصوص آن قرآن می‌آموخت.

چنانکه خود ایشان می‌فرمایند: (جبرئیل قرآن را به یک حرف به من آموخت اما من از او طلب زیادت کردم تا اینکه به هفت حرف رسید).^۱

در این مورد احادیث صحیح فراوانی وارد شده است و طبق قول سیوطی از بیش از بیست صحابی این معنا روایت شده است از آن جمله: ابی بن کعب، عمر بن الخطاب، انس بن مالک، ابوجهیم انصاری، ابن عباس رضی الله عنهما و همچنین اختلافاتی که بعدها در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه سبب جمع قرآن گردید نیز شاهد بر این قضیه است.

بنابراین دانشمندان و محققان به علت از بین رفتن آثار این لغات، در تفسیر این حروف هفتگانه که قرآن بدان نازل شده است اختلاف کرده‌اند و هر آنچه گفته‌اند مبتنی بر ظن بوده است، و مشغول شدن به آن فایده‌ی چندانی ندارد به خصوص که آنها حروف هفتگانه را به بیش از سی نوع تفسیر و توجه کرده‌اند.

و حتی بعضی از دانشمندان را بر آن داشته که حدیث «نزول قرآن بر هفت حرف» را متشابه بدانند، مثلاً سیوطی در «الفیه حدیث» می‌گوید:

ومنه ذو تشابه لم يعلم تأویله فلا تکلم تسلم
مثل حدیث (انه یغان)^۱ کذا حدیث (انزل القرآن)

اما برای نمونه به چند نظریه‌ی مشهور اشاره می‌کنیم:

الف - گروهی بر این اعتقادند که منظور از هفت حرف، هفت زبان (لهجه) قبایل مختلف عرب است که به یک معناست بدینصورت که اگر زبانهای مختلف عربی در بیان معنا و مفهومی با هم متفاوت باشند.

در قرآن به تعداد این زبانها (حداکثر هفت زبان) کلماتی وجود دارد که آن معنا را بیان کند و این بدین معنا نیست که برای بیان هر معنایی در قرآن هفت کلمه وجود داشته باشد، چرا که گاهی بین زبانهای مختلف اختلافی وجود ندارد و در نتیجه نیازی نیست که یک معنا با چند لفظ بیان گردد.

گروهی قبایل هفتگانه را که قرآن به زبان آنها نازل شده است، قریش، هذیل، ثقیف، هوازن، کنانه، تمیم و یمن می‌دانند.

وعده‌ای دیگر قبایل قریش، هذیل، تمیم، ازد، ربیع، هوازن و سعد بن بکر را به عنوان آن هفت قبیله نام برده‌اند.

نظریات دیگری نیز در این مورد وجود دارد، این نظر مربوط به بسیاری از علماء چون سفیان بن عیینه، طبری و طحاوی - رحمهم‌الله - می‌باشد.

ب - دسته‌ی دیگری منظور از هفت حرف، هفت زبان (لهجه) قبایل مختلف می‌دانند که در جای جای قرآن به چشم می‌خورند، ابو عبید قاسم بن سلام می‌گوید: حروف هفتگانه یعنی زبانهای متفرقی که در سر تا سر قرآن وجود دارد.

۱- «انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة» مسلم: کتاب الذکر حد: ۴۸۷۰. (الغین):

الغیم، أراد ما یغشاه من السهو الذی لا یخلو منه البشر لأن قلبه کان أبدا مشغولا بالله تعالی).

مثلاً کلمه‌ای براساس زبان بخصوصی نازل شده و کلمه دیگری با لهجه‌ی دیگری و به همین ترتیب.

در راس این گروه، قاسم بن سلام وجود دارد و کسی چون ابوالعباس ثعلب از او پیروی کرده‌اند.

ج - بعضی چنان بیان کرده‌اند که منظور از هفت حرف، هفت وجهی است که به هنگام اختلاف در کلام مصداق پیدا می‌کند.

این هفت وجه عبارتند از:

۱- اختلاف در تذکیر و تأنیث و افراد، تشنیه و جمع، مثل (لَأْمَانَاتِهِمْ - لَأْمَانَتِهِمْ).

۲- اختلاف در وجوه اعراب مثل: (لَا يُضَارُّ - لَا يُضَارُّ).

۳- اختلاف در صرف فعلها مثل: (بَاعِدَ - بَعُدَ).

۴- اختلاف در تقدیم و تأخیر مثل: (فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ - فَيُقْتَلُونَ وَيَقْتُلُونَ).

۵- اختلاف بخاطر جابجایی در حرف یا کلمه مثل: (نُنْشِرُهَا - نَنْشِرُهَا) و (كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ - كَالصَّوْفِ الْمَنْفُوشِ).

۶- اختلاف بخاطر زیادت و نقصان مثل: (جَنَاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ - جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) و (قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا - وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا).

۷- اختلاف لهجه‌ها در تفخیم و ترقیق، اظهار و ادغام و غیره مثل: ترقیق «راء» (خبیرا بصیرا) و تفخیم در «لام» (الطلاق).

د- برخی دیگر بر این اعتقادند که عدد هفت در اینجا نمادین است و مفهوم عدد معین ندارد.

همانگونه که هفتاد و هفتصد نیز در زبان عربی چنین کاربردی دارند لذا منظور از هفت: زیادت و کمال است که قرآن هم از نظر کلمات و هم از نظر ترکیب مرزهای زبانهای (لهجه‌های) مختلف عرب را در نوردیده است. و به اوج کمال خود رسیده است.

ه- گروهی نیز می‌گویند منظور از هفت حرف وجوه هفتگانه: امر و نهی، حلال و حرام، محکم و متشابه و امثال است.

و- عده‌ای هم بر این باورند که منظور از هفت حرف، هفت قرائت است.

حکمت نزول قرآن بر هفت حرف:

- ۱- تسهیل فهم قرآن و تسریع در نشر آن.
- ۲- اعجاز قرآن به دلیل بیان ماهرانه‌ای لهجه‌های مختلف عرب.

قراءت و قراء

قراءت مصدر قرأ به معنی خواندن است، و مقصود از آن در اینجا روش مخصوصی در روایت قرآن است که به امامی از ائمه‌ی متخصص روایت قرآن نسبت داده شود. مشهورترین راویان قرآن از بین صحابه که مرجع غالب روایتهای قرآن هستند عبارتند از: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، زید بن ثابت، ابی بن کعب، أبو موسی اشعری، ابوالدرداء و ابن مسعود رضی الله عنهم اجمعین.

بسیاری از تابعین، قرآن را از این صحابه یاد گرفته‌اند و معروفترین آنها عبارتند از: سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار، عطاء بن یسار، سلیمان بن مهران، ابورجاء عطاردی، عمر و بن شرحبیل، حسن بصری، محمد بن سیرین و مغیره بن ابی شهاب -رحمهم الله- و کسانی دیگر.

در قرنهای آغازین اسلام در هر شهر و منطقه‌ای قاری یا قاریانی وجود داشتند که مردم براساس قراءت آنها می‌خواندند، لکن اقبال بیشتر مردم به بعضی از آن روایتهای سبب شد افرادی معدود مشهور گردند و در قرون بعد قراءت آنها متداول گردد.

گفته‌اند: اولین کسی که در این مورد کتابی تألیف کرده است «ابوعبید قاسم بن سلام جمحی» است در کتابی بنام (القراءت)، و اولین کسی که به ذکر قراءت هفتگانه در تألیف خود اکتفا کرده و سبب ترویج آنها در قرون بعد از خود شده است: «ابوبکر بن مجاهد» می‌باشد. لذا در اصل، قراءت قرآن منحصر به قراءت هفتگانه نبوده است اما عدم تداول آنها سبب شد به فراموشی سپرده شوند و سند آنها منقطع گردد. لذا مسلمانان به قراءت هفتگانه که متداولتر از همه بودند اکتفا کردند و در کتابهای خود به روایت آنها عنایت ورزیدند.

و الان مشهورترین مرجع برای این قراءت کتاب (التیسیر فی القراءت السبع) تألیف ابوعمر و دانی است که امام شاطبی آنرا در قصیده لامیه خود بنام (حرز الامانی ووجه التهانی) مختصر کرده و به نظم در آورده است. و از اینجا است که مسلمانان بر تواتر قراءتهای هفتگانه اتفاق نظر دارند.

در قرن نهم هجری (ابوالخیر حافظ ابن الجزری) سه قرائت بدین هفت قرائت افزود و سبب ترویج آنها در محافل علمی گردید. و منظومه‌ای به سبک شاطبیه و براساس اصطلاحات آن با اضافه کردن قرائت سه گانه بنام (الدرة المضيئه) به نظم درآورد و پس از آن کتاب مفصلی به نام (النشر في القرائت العشر) به رشته‌ی تحریر درآورد. و آن را در کتابی به نام (تقریب النشر) خلاصه کرد و در منظومه‌ای بنام (طیبة النشر في القرائت العشر) به نظم درآورد. این کتابها امروزه مشهور و در دسترس همگان است.

و از بین قرائت شاذی که در کتابها روایت شده، چهار قرائت دیگر است که یکی از متأخران این قرائت را همراه با قرائت دهگانه در کتابی بنام (اتحاف فضلاء البشر في القرائت الاربع عشر) گردآورده است.

از مهمترین کتابهایی که معاصران ما به تحفه آورده‌اند: کتاب: (الکافی فی شرح الشاطبیه) و کتاب (البدور الظاهرة في القرائت المتواترة) تألیف عبد الفتاح عبد الغنی قاضی است.

فوائد اختلاف در قرائت:

- ۱- صیانت قرآن بواسطه‌ی روایت آن از وجوه مختلف.
- ۲- بیان اعجاز قرآن به خاطر توجه و اهتمام فراوان مسلمانان به روایت آن.
- ۳- تفسیر بعضی از قرائت بوسیله‌ی بعضی دیگر برای دقت بیشتر در فهم. والله أعلم.

* جهت اطلاع از شرح حال کوتاهی از ائمه قرائت به مقدمه‌ی (قواعد التجوید)^۱ مراجعه کنید.

۱- تألیف: عبدالعزیز عبدالفتاح قاری، مترجم: عبدالکریم محمدی.

آداب تلاوت قرآن

برای خواندن قرآن از رسول الله ﷺ روش مخصوصی روایت شده که در کتب تجوید مورد بررسی قرار گرفته است و درباره‌ی احکام وقف و ابتدا نیز در آنجا به اندازه‌ی کافی سخن رفته است، لذا دلیلی برای تکرار آن در اینجا نمی‌بینیم، اما بی‌مناسبت نیست که در مورد آداب تلاوت مطالبی چند بیان شود:

۱- با وضو بودن به هنگام تلاوت قرآن گرچه تلاوت قرآن از حفظ در حال بی‌وضویی بدون خلاف جائز است، و چیزی که اکثر فقهاء در حال بی‌وضویی ارتباط با آن حرام دانسته‌اند حمل و دست‌زدن به آن است.

۲- انتخاب جای پاک و مناسب برای تلاوت همراه با ستر عورت و لباس پاک به قصد اجلال قرآن، خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعْتِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲].

«این است [فرائض خدا] و هر کس شعایر خدا را بزرگ دارد در حقیقت، آن [حاکمی] از پاکی دلهاست.»

۳- خشوع هنگام تلاوت قرآن به قصد تعظیم باری‌تعالی زیرا انسان در موقع تلاوت قرآن مورد خطاب خداوند است.

۴- مسواک زدن.

۵- گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم».

۶- ترتیل قرائت با ادای صحیح حروف و صفات آنها بطوریکه از نظر قواعد تجوید نقصی در آن راه نیابد.

۷- خودداری از خواندن قرآن به روش آوازخوانان و فاسقان و سروده‌های مذهبی مشرکان و کافران.

۸- خواندن قرآن همراه با تدبیر و فهم و پناه بردن از عذاب خدا هنگام مرور از آیات عذاب، و در خواست رحمت خدا هنگام گذر از آیات رحمت.

۹- تأثیرپذیری از آیات قرآن و نزدیکی دل به خدا بواسطه‌ی یادآوری وعده‌ها و وعیدهای آن، و در حد امکان گریستن به هنگام تلاوت، زیرا این حالات انسان را به خدا نزدیک می‌سازد. زیرا خداوند عزوجل فرماید:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ [الحشر:

[۲۱].

«اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می‌دید. و این مثلها را برای مردم می‌زنیم، باشد که آنان بیندیشند.»

و هنگامی که ابن مسعود رضی الله عنه سوره‌ی نساء را بر رسول الله صلی الله علیه و آله خواند اشک از چشمانشان فرو ریخت.^۱

۱۰- خوش صدایی در قرآن به این صورت که انسان دقت کند قرآن را هر چه خوش صداتر بخواند لکن به شرط اینکه به حد تکلیف نرسد و در حدی که قرائتش با خواندن کتاب معمولی فرق داشته باشد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرماید: «زینوا القرآن بأصواتکم»^۲ و فرماید: «لیس منا من لم یتغن بالقرآن»^۳.

امام شافعی رحمته الله گوید: تغنی به قرآن نیکو کردن صدا در قرائت آن است.

۱۱- بلند خواندن قرآن در حد غیرمتکلفانه در اماکن مناسب آن یعنی جایی که امکان دارد دیگران از آن استفاده کنند و مشمول رحمت خدا قرار گیرند زیرا با تلاوت قرآن رحمت خدا نازل می‌گردد اما اگر با خواندن قرآن مزاحمتی برای کسی ایجاد شود که سبب تنفر و ملال گردد و یا باعث تشویش خاطر نمازگزاری یا قاری دیگری گردد باید از بلند خواندن خودداری کرد.

در اینکه آیا از رو خواندن بهتر است یا از بر خواندن، اختلاف است و باید گفت: چون هدف اصلی قرائت تدبر و فهم قرآن است، نسبت به افراد مختلف فرق می‌کند، و بهتر است هر کس روشی را انتخاب کند که برای او تدبر و فهم بیشتری به همراه دارد. والله أعلم.

۱- بخاری: تفسیر.

۲- ابوداود: الصلاة ۱۲۵۶.

۳- بخاری: توحید ۶۹۷۳.

حکم تعلم قرآن و گرفتن اجرت در تعلیم آن

اولاً: حکم تعلم قرآن

از آنجائیکه نماز خواندن بر هر فرد مسلمانی واجب است، هر مسلمان باید مقداری از قرآن که در صحت نمازش مشروط است باید بگیرد، اما بیش از این مقدار واجب کفایی است اما زببنده است انسان مسلمان مقدار زیادی از قرآن را یاد بگیرد و از بر کند و در نشر آن بکوشد تا تواتری که رکن اساسی در روایت قرآن است حاصل شود لذا در هر جا کسانی به این امر عنایت نورزند عاصی خواهند بود و در عرف اسلامی افرادی پست شناخته می‌شوند.

ثانیاً: حکم اجرت گرفتن در تعلیم قرآن

در اینجا به سه نوع تعلیم برخورد می‌کنیم:

۱- تعلیم قرآن به خاطر خدا عزوجل بدون انتظار پاداشی از دیگران، که این کار انبیاء علیهم الصلاة والسلام است، و اگر کسی موفق به انجام آن گردد سعادت بی‌بزرگ بدست آورده است و می‌تواند مصداق این حدیث باشد که می‌فرماید:

«خیرکم من تعلم القرآن وعلمه»^۱.

۲- کسیکه در مقابل تعلیم قرآن انتظار پاداشی ندارد لکن اگر به او هدیه‌ای داده شود می‌پذیرد، و این حالت - ان شاء الله بدون خلاف جاز است و می‌توان از شرع برای آن شواهدی آورد همانطوریکه بطور عموم رسول الله ﷺ هدایا را می‌پذیرفتند و هنگامی که بعضی از صحابه در مقابل رقیه به قرآن چیزی دریافت کرده بودند ایشان فرمودند: سهمی هم به من بدهید.^۲

و اگر بگوییم که این افراد نیز در حدیث سابق الذکر وارد می‌شوند سخن دور از ذهن نگفته‌ایم.

۱- بخاری: فضائل قرآن: ۴۶۳۹.

۲- بخاری: طب: ۵۳۰۸-۵۲۹۵.

۳- اما نوع سوم که عبارت از تعلیم قرآن با اجرت هست دانشمندان درباره‌ی آن اختلاف کرده‌اند بعضی آن را جائز دانسته‌اند. اما رأی برتر آن است که چون منافع قرآن «یاد گرفتن» قابل اندازه‌گیری نیست نباید عقد اجاره‌ای در این مورد بسته شود، اما به خاطر اینکه معلم از کار باز می‌ماند باید به او وجهی بدل بیکاری داد یعنی فرض می‌کنیم که اگر او به کار مشغول می‌شد به طور متوسط چه قدر اجرت دریافت می‌کرد، حال که با تعلیم قرآن از کار باز مانده است حق دارد در قبال تعلیم قرآن، به همان مقدار اجرت دریافت نماید و این راهی آسان و میسر است.

ناگفته نماند که این تفصیل هنگامی مورد اعتبار است که تعلیم قرآن بر او فرض عین نباشد و در مقابل تعلیم قرآن اشیایی از احتیاجات زندگی فوت گردد، و چنانکه می‌بینیم این قول مبتنی بر رعایت مصالح طرفین و از عمومات شرع گرفته شده است.

والله الموفق والهادي الى سواء الصراط

تفسیر و مفسرین

در تعریف تفسیر گفته‌اند: تفسیر علم فهم قرآن و بیان معانی، و استخراج احکام و حکمت‌های آن است.

و در تعریف تأویل آمده است: تأویل یعنی بردن آیه به معنایی که آیه شامل آنها می‌گردد.

این یکی از تعاریف متعددی است که دانشمندان ارائه کرده‌اند و براساس همین اختلاف نظر است که پیرامون فرق تفسیر و تأویل نیز، نظریات متفاوتی وجود دارد:

۱- اگر تأویل را به همان معنای تفسیر بپذیریم، در این صورت، تأویل و تفسیر مترادف یکدیگر خواهند بود.

۲- اما اگر معتقد باشیم که تأویل یعنی مراد حقیقی کلام، در این صورت تفاوت بین تفسیر و تأویل بسیار است بدین معنی که تفسیر به معنای شرح و توضیح کلام است که به واسطه‌ی عبارت بر زبان جاری است و بوسیله‌ی تعقل در ذهن جای دارد.

ولی تأویل، به اموری اطلاق می‌شود که در خارج وجود دارد، مثلاً: تأویل جمعه (خورشید طلوع کرد)، خود طلوع خورشید است.

۳- گروهی تفسیر را به مواردی که در خود قرآن و یا در احادیث صحیح شرح و توضیح داده شده محصور می‌کنند، و تأویل را به استنباط علمی.

۴- عده‌ای نیز فرق تفسیر و تأویل را در این می‌دانند که تفسیر، برای الفاظ و کلمات و تأویل برای معانی و جملات، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

تفسیر در زمان پیامبر و صحابه‌ی کرام

رسول الله ﷺ قرآن را به خوبی فهم و درک می‌کرد، و وظیفه داشت آن را برای یارانش بفهماند، صحابه‌ی بزرگوار هم قرآن را می‌فهمیدند، چرا که به زبان آنها بود. اما با وجود این از حیث درجات فهم با هم متفاوت بودند و به هر تقدیر برای فهم آن نیاز به منابعی داشتند که به آنها رجوع کرده، درجه‌ی فهم خود را افزایش دهند.

مهمترین منابع برای مراجعه‌ی صحابه عبارت بود از:

۱- قرآن کریم

در قرآن آیات بسیاری وجود دارد که با آیات دیگر قابل تفسیر است مثلاً «آیات مطلق و عام بوسیله‌ی آیات مقید و خاص تفسیر می‌شوند.

۲- رسول اکرم ﷺ

اگر مشکلی برای فهم قرآن برای صحابه پیش می‌آمد به پیامبر ﷺ مراجعه می‌کردند، مثل آیه‌ی:

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^(۸۲)
[الأنعام: ۸۲].

«کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان راست ایمنی و ایشان راه‌یافتگانند.»

که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: چون این آیه نازل شد، فهم آن بر مردم دشوار گشت، و مردم گفتند: هیچ کس وجود ندارد که به خود ظلم نکند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: منظور از ظلم، ظلمی نیست که مورد نظر شماست، بلکه منظور از آن شرک به خدا می‌باشد.^۱

۳- اجتهاد

اگر جواب خود را در قرآن و در گفته‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌یافتند، اجتهاد می‌کردند، چون که آنها عرب خالص بودند و این زبان را خوب می‌دانستند و به بلاغتهای آن نیز واقف بودند.

و در این راه، بسیاری از صحابه هم چون خلفای اربعه، ابن مسعود، ابن عباس، ابی ابن کعب، زید بن ثابت و دیگران -رضی الله عنهم اجمعین- مشهور گشته‌اند. اهمیت این اجتهاد تا بدانجاست که عده‌ای از علماء پیروی از آن را لازم دانسته‌اند.

تفسیر در زمان تابعین

همانطور که بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در زمینه‌ی تفسیر مشهور شده‌اند عده‌ای از تابعین نیز شهرت یافته‌اند که منابع مورد استفاده‌ی این گروه همان منابع گذشته به اضافه اجتهاد خودشان بوده است.

صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲ در اصل کتاب نزد ما وجود نداشت.

این گروه روایتها را به رسول الله ﷺ صحابه، و تابعین و تابعین تابعین اسناد می‌دادند.

و گاهی رأیی را بر آراء دیگر ترجیح می‌دادند و به استنباط بعضی از احکام می‌پرداختند و در صورت نیاز اعراب آن را بیان می‌کردند، آنگونه که طبری انجام داده است.

پس از این گروه عده‌ی دیگری راه آنها را ادامه دادند با این فرق که آنها اسناد احادیث را مختصر کردند و بدون ذکر گوینده سخنان پراکنده‌ای را جمع‌آوری نمودند، که این امر باعث شد تشخیص صحت و سقم آن روایات با مشکل روبرو گردد.

با گسترش علوم مختلف، و پیدایش شاخه‌های گوناگون آن، اختلافات علمی نیز زیاد شد و مسائل کلامی نیز به تبع آن جای پای خود را باز کرد، علوم عقلی و نقلی به هم درآمیخت مفسران با توجه به گرایشهایی که داشتند، به تفسیر قرآن می‌پرداختند.

هر مفسری که در علوم موضوع خاصی تخصص داشت به آن موضوع می‌پرداخت، مثلاً فخرالدین رازی به علوم عقلی، و اقوال حکما و فلاسفه توجه خاصی داشت.

کسانی چون جصاص و قرطبی به مسائل مهمی اهمیت می‌دادند، افرادی چون ثعلبی و خازن به تاریخ اهتمام می‌ورزیدند، اهل تصوف چون ابن عربی هم به استخراج معانی رمزی می‌پرداختند که این امر باعث شد تفسیر جولانگاهی گردد که نظریات مختلف مفسرین بر قرآن پیاده نماید، و هدف اصلی خود را از دست بدهد.

بدینسان تفسیر به رأی بر تفسیر مآثور چربید و این روال تا زمان حاضر ادامه دارد. در زمان ما نیز روش دیگری در تفسیر بوجود آمد که مفسران در این روش به نیازهای عصر خود، و به مسائلی چون اصلی زندگی اجتماعی، و قانون‌گذاری، و تئوریهای علمی می‌پردازند، از این نوع تفسیر می‌توان به تفاسیر الجواهر «طنطاوی»، المنار «رشید رضا»، و فی ظلال القرآن «سید قطب» اشاره کرد.

قواعدی که مفسر بدان احتیاج دارد

قرآن به زبان عربی نازل شده است و قواعد زبان عربی که قرآن بدان نازل شده به شکل متواتر از کتب نحو و صرف و لغت به ما رسیده است و عرب زبانهایی که امروزه عربی صحبت می‌کنند با زبان قرآن فاصله‌ی زیادی دارند لذا مجرد تکلم به عربی برای فهم قرآن کافی نیست و باید چه عرب و چه عجم زبان عربی فصیح را که قرآن بدان نازل شده خوب یاد بگیرند و این امر بدون مراجعه به کتابهای مزبور میسر نیست، در اینجا مناسب است بعضی از نکات مهم که بیشتر آنها غالباً مخصوص قرآن است و در کتابهای لغت علی العموم بدانها اشاره می‌شود یاد کنیم، این نکات در قالب موضوعات زیر بیان می‌شود:

- ۱- ضمائر ۲- تعریف و تنکیر ۳- افراد و جمع ۴- مقابله‌ی جمع با جمع و جمع با مفرد ۵- الفاظی که به ظاهر مترادفند ولی در حقیقت چنین نیست ۶- سؤال و جواب ۷- فرق بین جمله‌ی اسمیه و فعلیه ۸- عطف ۹- نکات متفرق دیگر.

۱- ضمائر

ضمایر جمع ضمیر است و ضمیر بر وزن فعلیل چه معنای مفعول یعنی شیء فشرده شده و کوچک گشته است، و در اصطلاح لغوی مقصود از آن: کلمه‌ای است که مسمای خود را با تعیین جهت خطاب و غیبت و تکلم معین می‌گرداند، مانند: أنت، هو، أنا.

هدف از وضع ضمیر

ضمیر از آن جهت وضع شده است که از تکرار اسم جلوگیری کند، و همان طوری که از اسمش برمی‌آید از طولانی شدن جمله بر اثر تکرار اسم بکاهد. مانند: آیه‌ی

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِينَ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

وَالصَّامِينَ وَالصَّيْمَةَ وَالْحَفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا
وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾ [الأحزاب: ٣٥].

«مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت‌پیشه، و مردان و زنان راستگو، و مردان و زنان شکيبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.»
که کلمه‌ی (هم) جای همه‌ی اسمهای گذشته را گرفته است.

مرجع ضمیر

همان طوری که از تعریف دانسته می‌شود، ضمیر بر سه گونه است:

ضمیر متکلم، ضمیر مخاطب و ضمیر غائب.

ضمیر متکلم و مخاطب احتیاج به مرجع لفظی ندارند زیرا مرجع آنها در حالت گفتگو مشاهد و محسوس است.

اما ضمیر غایب احتیاج به مرجع لفظی دارد زیرا بدون مرجع، مقصود از آن مشخص نمی‌شود. و در اینجا فقط در مورد مرجع ضمیر غایب بحث می‌کنیم. اصل در مرجع ضمیر آن است که در رتبه و در لفظ متقدم بر لفظ ضمیر باشد. که از این حالت، سه حالت دیگر نیز منشعب می‌گردد که دو تای آن جائز و یکی ناجائز است.

الف - ممکن است مرجع ضمیر در رتبه متقدم ولی در لفظ متأخر باشد، مانند:

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ﴾ ﴿٦٧﴾ [طه: ٦٧].

«پس موسی در دل خود احساس ترس کرد.»

چنانکه می‌بینیم ضمیر (ها) در نفسه به لفظ موسی برمی‌گردد که بعد از آن قرار دارد لکن فاعل بودن کلمه‌ی موسی برای فعل أوجس سبب شده در رتبه‌ی قبل از ضمیر باشد، و این امر به اتفاق جائز است.

ب - ممکن است مرجع ضمیر در لفظ متقدم و در رتبه متأخر باشد. مثل:

﴿وَإِذْ أَبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ [البقرة: ١٢٤].

«(و به خاطر بیاورد) هنگامی که خداوند ابراهیم را به وسایل گوناگون آزمود.»

چنانکه می‌بینیم مرجع ضمیر (ها) در رتبه کلمه‌ی ابراهیم است که از نظر لفظ قبل از آن واقع شده، اما از جهت ترتیب جمله به علت مفعول بودن در رتبه‌ی ما بعد ضمیر مذکور است که مضاف‌الیه‌ی فاعل باشد.

ج - و ممکن است مرجع ضمیر هم از جهت رتبه و هم از جهت لفظ متأخر باشد، و این نوع، به اتفاق علماء جائز نبوده، و کلامی که این نوع عیب در آن باشد غیر فضیح خواهد بود، و در قرآن این نوع ارجاع وجود ندارد لذا برای مثال به بیتی از (حسان بن ثابت) اشاره می‌کنیم که علماء نیز بر آن خورده گرفته‌اند:

ولو أن مجدداً أخلد الدهر واحداً
من الناس أبقى مجده الدهر مطعماً

که ضمیر (ها) در مجده که مضاف‌الیه فاعل است به مطعم برمی‌گردد که از جهت لفظ بعد از آن قرار دارد و از جهت رتبه نیز چون نقش مفعولی دارد بعد از آن قرار گرفته است. این حالت فقط می‌تواند در مورد ضمائر شأن رخ دهد که در آنجا این حالت واجب است. زیرا قصد از ضمیر شأن جلب توجه شنونده و بعد توضیح مقام است. مانند:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱].

«بگو خداوند یکتا و یگانه است.»

و ﴿وَأَقْرَبُ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [الأنبياء: ۹۷].
«وعده حق (قیامت) نزدیک شده پس در آن هنگام چشمهای آنان که کافر شده‌اند خیره شود.»

و ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ [آل عمران: ۱۸].

«خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی)، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست.»

انواع مراجع ضمیر غایب

۱- ممکن است مرجع ضمیر اسم صریح باشد و قبل از آن واقع شود. این حالت اصلی است که غالباً مورد استفاده قرار می‌گیرد:

مثل: ﴿وَنَادَى نُوحٌ أُمَّتَهُ﴾ [هود: ۴۲].

«(در این هنگام)، نوح فرزندش را که در گوشه‌ای بود صدا زد.»

که ضمیر (ها) به نوح برمی‌گردد. و مانند:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازِرٌ﴾ [الأنعام: ۷۴].

«(به خاطر بیاورید) هنگامی را که ابراهیم به پدرش [عمویش] «آزر» گفت.»

و ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ [فصلت: ۳۰].

«به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند.»

و ﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾ [التحریم: ۱۲].

«و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت.»

و ﴿وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَلْحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ﴾ [النساء:

۱۵].

«و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را بعنوان شاهد بر آنها

بطلبید.»

و انواع دیگر...

۲- ممکن است مرجع ضمیر به صراحت ذکر نشود لکن قبل از ضمیر لفظی وجود

داشته باشد که متضمن مرجع ضمیر است.

مانند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ
عَلَىٰ ءَآلَا تَعْدِلُوا ءَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

[المائدة: ۸].

«و دشمنی قومی شما را بر آن ندارد که به عدالت رفتار نکنید، به عدالت رفتار کنید که

آن به تقوی نزدیکتر است و از خداوند پروا بدارید، که خداوند به آنچه می کنید آگاه است.»

مرجع ضمیر (هو) مصدر «العدل» است که فعل امر اعدلوا بر ان به تضمن دلالت

می دهد، و اگر بخواهیم مرجع آن را صراحتاً بگوییم می شود: علیکم بالعدل فانه أقرب

للتقوی.

۳- گاهی مرجع ضمیر به صراحت قبل از آن قرار ندارد لکن چیزی قبل از ضمیر

آمده است که التزاماً بر مرجع آن دلالت می دهد.

مثل:

﴿فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«اگر برای کسی از [خون] برادرش چیزی گذشت شد. [حکم او] به نیکی پیروی کردن و

پرداختن [خونبها] به او با خوشخویی است»

مرجع ضمیر (ها) در الیه در آیه مذکور نیست لکن کلمه‌ی «عفی» که به شکل مجهول یاد شده به التزام، بر شخص عفوکننده از قصاص که مرجع ضمیر مذکور است دلالت می‌دهد.

۴- گاهی ممکن است مرجع ضمیر اسم صریحی بیاید که در لفظ متأخر اما از لحاظ رتبه متقدم باشد چنانکه قبلاً گذشت.

۵- و زمانی ممکن است مرجع ضمیر در لفظ متقدم ولی در رتبه متأخر باشد چنانکه قبلاً گذشت.

۶- می‌تواند مرجع ضمیر، جمله‌ی متأخر باشد، و قبلاً بیان شد که فقط در ضمیر شأن و قصه واقع می‌گردد.

۷- و همچنین ممکن است مرجع ضمیر، مذکور نباشد لکن لفظ متأخری بر آن دلالت کند.

مثل: ﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ﴾ [الواقعة: ۸۳].

«پس چرا آن گاه که [جان شما] به گلو می‌رسد»

مرجع ضمیر (هی) که در «بلغت» مستتر است روح می‌باشد که می‌توان این استتار را از کلمه‌ی حلقوم دریافت، و در نتیجه تقدیر آیه چنین می‌شود: «فلولا اذا بلغت الروح الحلقوم».

و مثل: ﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ﴾ [القیامة: ۲۶].

«نه چنین است [که او پندارد، زیرا] آن گاه که جان میان گلوگاهش رسد»

۸- امکان دارد مرجع ضمیر در لفظ ذکر نشده باشد لکن سیاق کلام و حال گفتار بر آن دلالت کند.

مانند: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ [الرحمن: ۲۶].

«هر چه بر [زمین] است فانی شونده است.»

که ضمیر (ها) در ﴿عَلَيْهَا﴾ به ارض برمی‌گردد یعنی: «کل من علی الأرض فان» و مثل آن است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ [القدر: ۱].

«ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم.»

و همچنین:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ [عبس: ۱].

«چهره درهم کشید و روی گردانید.»

که مرجع آن رسول الله ﷺ است.

۹- گاهی مرجع ضمیر به لفظی که ما قبل آن واقع شده برمی‌گردد لکن معنای آن مقصود نیست.

مانند:

﴿وَمَا يَعْمَرُ مِنَ مَعْمَرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ﴾ [فاطر: ۱۱].

«و هیچ سالخورده‌ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود، مگر آنکه در کتابی

[مندرج] است.»

که مرجع ضمیر (ها) در «عمره» به لفظ معمر برمی‌گردد لکن مقصود خود آن معمر اولی نیست بلکه معمر دیگری است که عمر او کمتر از معمر اولی است.

۱۰- زمانی مرجع ضمیر، معنای کلی مفهوم از معنای جزئی مذکور قبل از ضمیر

است.

مانند:

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أَمْرُؤًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِيهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا أُثْتَيْنِ فَلَهُمَا النُّثْلَانِ مِمَّا تَرَكَ﴾ [النساء: ۱۷۶].

«از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند بگو خداوند حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته از او (به ارث) می‌برد و (اگر خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (شخص متوفی) فرزند نداشته باشد، و اگر دو خواهر (از متوفی) باقی بماند دو ثلث اموال را سهم می‌برند.»

ضمیر «مثنی» در کانتامر جعش به صراحت در آیه‌ی مذکور نیست لکن می‌توان با استفاده از سیاق کلام و کلمه‌ی أخت دریافت که مقصود دو خواهر است.

۱۱- ممکن است ضمیر، مفرد، و مرجعش جمعی باشد که به طور کلی بر آن مفرد

دلالت می‌کند.

مانند:

﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنْ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا﴾ [النساء: ۴].

«و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهی (یا یک عطیه) به آنها بپردازید، و اگر آنها با رضایت خاطر چیزی از آن را به شما ببخشند آن را حلال و گوارا مصرف کنید.»
که ضمیر (ها) در «منه» برمی گردد به کلمه‌ی «صداق» که از «صدقات» مفهوم است. و سرّ مفرد آمدن ضمیر آن است که هنگام بخشیدن ممکن است یک صداق یا جزئی از یک صداق باشد.

۱۲- بعضی وقتها مرجع ضمیر را می توان از کلمه‌ای به دست آورد که ملابس با آن باشد.

مانند:

﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾ [النازعات: ۴۶].

«آنها در آن روز که قیامت را می بینند چنین احساس می کنند که گویی توقف آنها (در دنیا و برزخ) جز عصر گاهی یا صبحگاهی بیشتر نبوده است.»
چنانکه می دانیم «عشیه»، «ضحی» ندارد لکن روزی که در آن عشیه است ضحی نیز دارد، پس معنای آیه چنین می شود: «لم یلبثوا إلا عشیه أو ضحی یومها».

۱۳- و ممکن است ضمیر در یک جا به لفظ سابق خود برگردد و در موردی دیگر به معنای آن.

مثل:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۸].

«در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند.»

که ضمیر (هو) در «يقول» به لفظ «من» برمی گردد و ضمیر (هم) به معنای آن، زیرا «من» در لفظ مفرد، اما در این جا جمع است.

۲- تعریف و تنکیر

استعمال اسم به صورت معرفه یا نکره از مقاصد مهم لغت است و از هر کدام به مناسبت‌هایی استفاده می شود.

اولاً: مناسبت‌های تنکیر

اسم نکره برای مقاصد متعددی مورد استفاده قرار می‌گیرد که می‌توان اهم آن مقاصد را در موارد زیر خلاصه کرد:

الف - قصد وحدت. مانند:

﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ﴾ [القصص: ۲۰].

«در این هنگام مردی از نقطه دور دست شهر با سرعت آمد و گفت: ای موسی این جمعیت (درباریان فرعون) شور می‌کنند که تو را بکشند. فوراً از شهر بیرون رو که من از خیرخواهان توام.»

ب - قصد نوع، مثل:

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاتِهِ﴾ [البقرة: ۹۶].
«آنها را حریصترین مردم زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت.»
و مثل:

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّنْ مَّاءٍ﴾ [النور: ۴۵].
«و خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید.»

ج - برای بیان تهویل و بزرگ دانستن. مثل:

﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [البقرة: ۲۷۹].
«و اگر [چنین] نکریدید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته‌اید.»
د - بیان زیادت چیزی. مانند:

﴿فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لِنَأْتِيَنَّكَ لِنَكْتُمُنَّ بِكَ وَنَقْتُلُوكَ﴾ [الشعراء: ۴۱].

«و چون ساحران پیش فرعون آمدند، گفتند: «آیا اگر ما غالب آییم واقعاً برای ما مزدی خواهد بود؟»

ه - قصد تعظیم و زیادت. مثل:

﴿وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ﴾ [الأنعام: ۳۴].
«و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند.»

و - بیان تحقیر چیزی. مثل:

﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ (۱۸) مِنْ تُظْفَافٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿۱۹﴾ [عبس: ۱۸-۱۹].

«او را از چه چیز آفریده است؟ (۱۸) از نطفه‌ای خلقش کرد و اندازه مقرّرش بخشید.»
ز - قصد تقلیل. مثل:

﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۷۲].

«خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است. در آن جاودانه خواهند بود، و [نیز] سراهایی پاکیزه در بهشتهای جاودان [به آنان وعده داده است] و خشنودی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ.»

ثانیاً: تعریف

همانطوری که در کتب نحو آمده است، اسم به صورتهای گوناگونی معرفه می‌شود، مثل: اضمار که تکلم و خطاب و غیبت را می‌رساند، و علمیت و اشاره و موصولیت و ندا و الف و لام که هر کدام برای مقاصد مختلفی مورد استفاده قرار می‌گیرند، ما در اینجا به بعضی از آن مقاصد اشاره می‌کنیم:

الف - تعریف بوسیله‌ی علم ممکن است:

۱ - به قصد تعظیم مسمای خود مورد استفاده قرار می‌گیرد:

مثل:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝﴾ [الإخلاص: ۱-۲].

«بگو: خداوند است که یگانه است (۱) خداوند بی نیاز است»

و ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ [الفتح: ۲۹].

۲ - ممکن است به قصد اهانت مسمای خود مورد استفاده قرار گیرد. مثل:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝﴾ [المسد: ۱].

«شکسته باد دو دوستان ابو لهب، و [ابو لهب] هلاک باد»

ب - تعریف با استفاده از اسماء اشاره ممکن است:

۱ - به قصد تحقیر باشد. مثل:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ﴾ [العنكبوت: ۶۴].

«و این زندگانی دنیا جز سر گرمی و بازیچه نیست»

و مثل:

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهْذًا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ يَذْكُرِ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۶].

«هنگامی که کافران تو را می بینند، کاری جز استهزا کردن تو ندارند (و می گویند): آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می گوید؟! در حالی که خودشان ذکر خداوند رحمان را انکار می کنند.»

و ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ [الأعراف: ۱۷۹].

«آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. [آری،] آنها همان غافل ماندگانند»
۲- به قصد تعظیم یا تمجید آن باشد مانند:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲].

«این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواییندگان است.»

و ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [البقرة: ۵].

«و آنها همان رستگارانند.»

و ﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ [الشورى: ۲۳].

«این همان [پاداشی] است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدان] مژده داده است.»

ج- تعریف به اسم موصول ممکن است:

۱- به خاطر کراهت نام بردن شخص مورد نظر باشد، مثل:

﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَايَهِ أَفِ لَكُمَا﴾ [الأحقاف: ۱۷].

«و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: «اف بر شما»

۲- به قصد اختصار باشد، مانند:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَى﴾ [الأحزاب: ۶۹].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند.»

د- تعریف به «ال» ممکن است:

۱- به قصد اشاره به معهود ذکرى باشد، مثل:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ [النور: ۳۵].

«خداوند نور آسمانها و زمین است مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبیبی قرار گیرد، حبیبی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان.»

۲- به قصد اشاره به معهود ذهنی باشد، مثل:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد.»

و مانند:

﴿وَسَيَجْزِيهَا الْآتِقُ ﴿۱۷﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿۱۸﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۱۸].

«و بزودی با تقواترین مردم از آن دور داشته می‌شود، (۱۷) همان کس که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا پاک شود.»

۳- به قصد اشاره به معهود حضوری باشد، مثل:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳].

«امروز، دین شما را کامل کردم.»

و مثل:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶].

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.»

که برای صحابه حضوری و برای ما ذهنی است.

۴- یا به قصد اشاره به جنس، مثل:

﴿مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ [الأنبياء: ۳۰].

«و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم.»

و مانند:

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳۴].

«مردان، سرپرست زنانند.»

۵- و یا به قصد استغراق افراد جنس، مثل:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ [العصر: ۲].

«که واقعاً انسان دستخوش زیان است.»

و مثل:

﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴].

«و کافران خود ستمکارانند.»

تکرار اسم

هرگاه اسمی دوبار یا بیشتر تکرار شود یکی از چهار حالت زیر را دارد:

۱- ممکن است هر دو نکره باشند، در این حالت غالباً دومی غیر اولی است مثل:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً﴾ [الروم: ۵۴].

«خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن گاه پس از ناتوانی قوت بخشید، سپس

بعد از قوت، ناتوانی و پیری داد.»

ضعف اولی مقصود از آن حالت نطفگی و ضعف دوم حالت بچگی است، و قوت اول

ابتدای جوانی و قوت دوم کمال جوانی و ضعف سوم پیری است.

۲- ممکن است هر دو معرفه باشند، در این صورت در غالب احوال دومی همان

اولی است. مثل:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [۶] صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ﴿۷﴾ [الفاتحة: ۶-۷].

«ما را به راه راست هدایت کن (۶) راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی.»

و در آیه‌ی زیر مثال هر دو مورد جمع است.

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ [۵] إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿۶﴾ [الشرح: ۵-۶].

«به یقین با (هر) سختی آسانی است! (۵) (آری) مسلماً با (هر) سختی آسانی است.»

ابن عباس رضی الله عنهما در مورد این آیه گفت: «لن يغلب عسر يسرين».

۳- ممکن است اولی نکره و دومی معرفه باشد، در این صورت دومی همان اولی

است، مثل:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا﴾ [۱۵] فَعَصَىٰ

فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً ﴿۱۶﴾ [المزمل: ۱۵-۱۶].

«ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شماست، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم! (۱۵) (ولی) فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست، و ما او را سخت مجازات کردیم.»

۴- ممکن است اولی معرفه و دومی نکره باشد، در این صورت متوقف بر قرینه است.

ممکن است قرینه دلالت بر مغایرت دهد، مثل:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ﴾ [الروم: ۵۵].

«و روزی که رستاخیز برپا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی [بیش] درنگ نکرده‌اند [در دنیا هم] این گونه به دروغ کشانیده می‌شدند.»
و ممکن است قرینه دلالت بر اتحاد دهد، مثل:

﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ [قرآناً عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۲۷-۲۸].

«و در این قرآن از هر گونه مثلی برای مردم آوردیم، باشد که آنان پندگیرند. (۲۷) قرآنی عربی، بی‌هیچ کژی باشد که آنان راه تقوا پویند.»

۳- افراد و جمع

و همچنین از مقاصد مهم زبان، افراد و جمع است، و هنگامی که از این زاویه به بررسی کلمات قرآن می‌پردازیم بطور خلاصه نتایج زیر بدست می‌آید:
الف - در قرآن کلماتی وجود دارند که در هیچ موردی به صورت مفرد استفاده نشده‌اند، و اگر مناسبتی پیش آمده باشد که مفرد آنها مورد استعمال قرار بگیرد بجای آنها کلمه‌ی دیگری بکار رفته است.

مثل: کلمه‌ی «الباب» که مفرد آن «لب» است، لکن بجای آن مثلاً کلمه‌ی «قلب» بکار رفته است مانند:

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ [ق: ۳۷].

«در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش فرا دهد و حضور یابد.»

ب - همچنین کلماتی وجود دارند که فقط به صورت مفرد استفاده شده‌اند، حتی اگر نیازی به جمع آنها پیش آمده از تعبیر بدانها عدول شده است مثل: کلمه‌ی

«الارض» که همه جاب به صورت مفرد آمده است، و در جایی که مناسب بوده جمع بسته شود جمع آن بکار گرفته نشده چنانکه در این آیه می بینیم.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ [الطلاق: ۱۲].

«خداوندی که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را.»

که قرآن به علت اشمئزاری که در صدای «أراضی» و «أرضین» وجود دارد از استعمال آن خودداری کرده است.

ج - بعضی کلمات گاهی جمع و گاهی مفرد استعمال می شوند: مثل کلمه‌ی «السماء» که اگر قصد از آن جهت بالا بوده به صورت مفرد مورد استعمال قرار گرفته است مثل:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾ [البقرة: ۲۲].

«آن کس که زمین را بستر شما قرار داد و آسمان (جو زمین) را همچون سقفی بر بالای سر شما، و از آسمان آبی فرو فرستاد.»

و مثل:

﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مَّن فِي السَّمَاءِ أَنْ يُخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورٌ﴾ [الملك: ۱۶].

«آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید که شما را در زمین فروبرد، پس بناگاه [زمین] به تپیدن افتد.»

و اگر قصد وسعت و عظمت و بیان قدرت خداوند عزوجل بوده به صورت جمع بکار رفته است، و مثل:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الحديد: ۱].

«آنچه در آسمانها و زمین است، خدا را به پاکی می ستایند، و اوست ارجمند حکیم.»

و مثل:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [فاطر: ۱].

«سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است.»

و مثل:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ﴾ [الملك: ۳].

«همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید.»

و مانند کلمه‌ی «الریح» که گاهی به صورت جمع و گاهی به صورت مفرد آمده است مثلاً هرگاه قصد بیان انعام خدا عزوجل بوده جمع بسته شده است مثل:

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ﴾ [الحجر: ۲۲].

«و بادهای را باردارکننده فرستادیم.»

و مانند:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ﴾ [الروم: ۴۶].

«و از نشانه‌های او این است که بادهای بشارت‌آور را می‌فرستد.»

و هرگاه قصد تعذیب بوده است به صورت مفرد آمده است مثل:

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴾ [الذاریات: ۴۱].

«و در [ماجرای] عاد [نیز]، چون بر [سر] آنها آن باد مُهلک را فرستادیم.»

استفاده از این کلمه بر هر دو صورت مفرد و جمع شاید به این دلیل باشد که بادهایی که نعمتهای خدا را به بندگان بشارت می‌دهند متنوعند و برعکس همدیگر نیز می‌وزند تا ابر بوجود آید، یا ابرها به این طرف و آن طرف حرکت کنند و باران همه جا فرا گیرد. اما وقتی که برای عذاب می‌آید باید باد از یک سو باشد تا در عذاب شده‌گان کارگر افتند.

و گاهی ممکن است برای نعمت نیز این کلمه به صورت مفرد استعمال شود، و آن در مواردی است که بادهای متعدد، نعمت موردنظر را بوجود نمی‌آورند مانند:

﴿وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ﴾ [یونس: ۲۲].

که در مورد کشتی است و باید جهت باد یکی باشد تا کشتی بتواند حرکت کند. و مانند کلمه‌ی «سبیل» و «صراط» که هرگاه برای تعبیر از راه حق مورد استعمال قرار گرفته به صورت مفرد استعمال شده است زیرا راه حق یکی است و هر جا برای تعبیر از راههای باطل بکار رفته جمع بسته شده زیرا باطل متعدد است.

مثل:

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ [النحل: ۱۲۵].

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.»

و مثل:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾
[الأنعام: ۱۵۳].

«و آنکه راه راست من این است، پس از آن پیروی کنید و از راههای [دیگر] پیروی نکنید که شما را از راه او [خدا] جدا کنند.»
و موارد متعدد دیگر که علاقه‌مندان می‌توانند با بررسی آیات قرآن آنها را دریابند.

۴- مقابله جمع را جمع یا جمع با مفرد

در جاهای از قرآن کریم که صیغه‌های جمع در مقابل صیغه‌های جمع آمده است بر یکی از سه حالت زیر دلالت دارد:
الف - ممکن است، مقابله‌ی هر فرد از جمع اولی با هر فرد از جمع دومی مقصود باشد. مثل:

﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنَ كَامِلَيْنِ﴾ [البقرة: ۲۳۳].

یعنی هر مادری به بچه‌اش شیر می‌دهد، و مثل:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸].

یعنی هر کس مأمور است هر امانتی که نزد او است به هر کدام از صاحبانش بدهد.
و مثل:

﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَابَهُمْ فِي عَازَانِهِمْ وَأَسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ﴾ [نوح:

۷].

«و هر گاه که من آنان را فراخواندم تا آنان را ببامری، انگشتانشان را در گوشه‌هایشان نهادند و جامه‌هایشان را [به خود] بپچیدند.»

ب - ممکن است تمام افراد یک جمع در مقابل تک‌تک افراد جمع دیگر مقصود باشد مثل:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً﴾

[النور: ۴].

که مقصود هر فردی است که قذف کند و بر اثبات مدعای خود چهار شاهد نیابد
باید هشتاد ضربه زده شود، و مثل:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي

الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹].

یعنی هر فردی که کتمان کند همه‌ی لعنت‌کنندگان او را لعنت کنند.

ج - ممکن است محتمل یکی از دو معنای گذشته باشد که در این صورت احتیاج به دلیل است که یکی از این دو معنا را تعیین نماید مثل:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾

[التوبة: ۷۲].

«خداوند به مردان و زنان مؤمن باغهایی را وعده داده است که از فرودست آن جویباران روان است.»

که محتمل است هر فرد مؤمن به یک جنت یا چند جنت وعده داده شده باشد. اما در مقابله‌ی جمع با مفرد غالباً مقصود از آن، مقابله‌ی مفرد با هر فرد از افراد جمع نباشد.

مثل:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾ [البقرة: ۲۳].

«و اگر از آنچه که بر بنده خود نازل کرده‌ایم، در شک‌اید، اگر راست‌گویید یک سوره مانند آن بیاورید.»
و مثل:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾ [البقرة: ۶۷].

«و هنگامی که موسی به قومش گفت: خداوند شما را به سر بریدن گاوی فرمان می‌دهد.»
که در این دو مثال به جمع دستور داده شده یک چیز را انجام دهند. اما گاهی ممکن است مقصود مقابله‌ی مفرد با هر فرد از افراد جمع باشد:
مثل:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ [البقرة: ۱۸۴].

یعنی بر هر فردی که طاقت روزه گرفتن ندارد لازم است فدیة دهد.

۵- الفاظی که به ظاهر مترادفند ولی در حقیقت چنین نیست

با بررسی آیات قرآن به کلماتی برخورد می‌کنیم که ظاهراً معانی شبیه به هم دارند و ممکن است گمان رود در دلالت بر معنای واحد مطابق با یکدیگر یا به اصطلاح اهل لغت مترادفند. هدف از طرح چنین مبحثی توجه به این نکته است که کلمات هر کدام مأموریت خاصی دارند، که توجه به این نکته به هنگام تفسیر کلام خدا، انسان را به

دقت در فهم کلام خدا نزدیک می‌سازد، در اینجا نمونه‌هایی از این کلمات را ذکر می‌کنیم:

الف - خوف و خشیه

خوف از صفات نقص است و بر اثر حصول وحشت از چیزی به انسان دست می‌دهد و بیانگر ضعف انسان است و غالباً در موارد طبیعی بکار می‌رود. اما خشیه بر اثر تعظیم طرف مقابل به انسان دست می‌دهد و نه تنها دال بر ضعف انسان نیست بلکه صفتی از صفات کمال به حساب می‌آید، لذا در قرآن غالباً در مورد خدا عزوجل بکار می‌رود، اما خوف بطور عموم استعمال می‌شود چه در مقابل خدا و چه در مقابل کسان دیگر. مثال:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [الأحزاب: ۳۹].

«همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند.»
و مانند:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾ [فاطر: ۲۸].
«جز این نیست که از خداوند، بندگان عالمش بیم دارند.»
و مثل:

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵].

«این فقط شیطان است که [شما را] از دوستانش می‌ترساند. پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید.»

ب - شح و بخل

شح عبارت از بخل شدید همراه با حرص است. لذا بخیل کسی است که حاضر نیست مالی از خود جدا کند، اما شحیح کسی است که با آنکه حاضر نیست مالی از خود جدا کند همیشه مترصد جمع‌آوری مال بیشتر است، و از اینجاست که خدا عزوجل فرموده است:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹].

«کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‌اند رستگارند.»

و رسول الله ﷺ در جواب مردی که از او پرسید کدام صدقه‌ای پاداش آن بیشتر

است فرمود: «أن تصدق وأنت صحيح شحيح تخشى الفقر وتأمل الغنى»^۱.

ج - سبیل و طریق

سبیل و طریق هر دو به معنی راهنند، لکن راه آسان صاف را سبیل می‌گویند، اما طریق عام است لذا در قرآن هر جا کلمه‌ی طریق یا صراط که مساوی آن است به کار رفته چه در امر خیر چه در امر شر، به صورت موصوف استعمال شده است اما سبیل که برای امر خیر بکار رفته غالباً مفرد و بدون وصف آمده است. مثال:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۶].

و ﴿وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

اما ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ [النحل: ۱۲۵].

و ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءٌ﴾ [التوبة: ۹۳].

د - مد و آمد

اگر سخن از نعمتهای خدا باشد از شکل مزید آن استفاده می‌شود.

مثل:

﴿وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾ [الإسراء: ۶].

«و شما را به وسیله داراییها و فرزندان کمکی خواهیم کرد.»

و مثل:

﴿وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾ [نوح: ۱۲].

«و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در

اختیارتان قرار دهد.»

و اگر در مورد عذاب باشد به صورت مجرد به کار می‌رود، مثل:

﴿كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا﴾ [مریم: ۷۹].

«نه چنین است. به زودی آنچه را می‌گوید، می‌نویسیم و عذاب را برای او خواهیم افزود.»

۶- سؤال و جواب

۱- اصل در جواب آن است که مطابق سؤال باشد. مثل:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعِزُّوهُمُ فِي الْمَحِيضِ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«از تو در باره عادت ماهانه [زنان] می‌پرسند، بگو: «آن، رنجی است. پس هنگام عادت

ماهانه، از [آمیزش با] زنان کناره‌گیری کنید.»

و مثل:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا

أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ [البقرة: ۲۱۹].

«در باره شراب و قمار، از تو می‌پرسند، بگو: «در آن دو، گناهی بزرگ، و سودهایی برای

مردم است، و [لی] گناهشان از سودشان بزرگتر است.»

۲- ممکن است جواب مطابق سؤال وارد نشود در اینجا ضمن توجه دادن به

نحوه‌ی پرسش سؤال‌کننده به سؤالی جواب داده می‌شود که می‌بایست آن طور

مطرح می‌شد. مثل این سؤال که فرعون از حضرت موسی عليه السلام پرسید:

﴿وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۲۳].

این سؤال از ماهیت و حقیقت ذات باری تعالی است چون (ما) برای سؤال از ذات و

حقیقت بکار می‌رود. ولی حضرت موسی عليه السلام در جواب چنین گفت:

﴿قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ﴾ [الشعراء: ۲۴].

«گفت: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است - اگر اهل یقین باشید.»

او با جواب سؤال، توجه داد که خدا را باید در آثارش شناخت، اما فرعون با

پوزخندی تمسخرآمیز گفت:

﴿أَلَا تَسْتَمِعُونَ﴾ [الشعراء: ۲۵].

[فرعون] به کسانی که پیرامونش بودند گفت: «آیا نمی‌شنوید؟»

حضرت موسی عليه السلام فرمود:

﴿رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ [الشعراء: ۲۶].

[موسی دوباره] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما.»
و با نفی ربوبیت فرعون و اثبات ربوبیت خدا عزوجل اثری دیگر از آثار خدا را بر
شمرد، فرعون عصبانی شد و گفت:

﴿إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ﴾ [الشعراء: ۲۷].

[فرعون] گفت: «واقعاً این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است.»
این مرتبه حضرت موسی علیه السلام عصبانی شد و با جواب دندان‌شکن خود پوزه‌ی
فرعون را به زمین مالید:

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [الشعراء: ۲۸].

[موسی] گفت: «پروردگار مشرق و مغرب و آنچه بین آن دو است - اگر تعقل کنید.»
فرعون که از عصبانیت می‌ترکید گفت:

﴿لَئِن أُتَّخِذَتْ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ [الشعراء: ۲۹].

«[فرعون] گفت: اگر غیر از من معبودی برگزینی، البته تو را زندانی خواهم کرد.»
و مناقشه ادامه پیدا کرد.

۳- امکان دارد جواب به قصد توضیح بیشتر یا مقصد مهم دیگری بیشتر از مقدار
مطلوب در سؤال باشد، مثل:

﴿مَنْ يُنَجِّبِكُمْ مِّنْ ظُلْمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ [الأنعام: ۶۳].

«بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای بیابان و دریا رهایی می‌بخشد.»
که در جواب آن آمده است:

﴿قُلِ اللَّهُ يُنَجِّبِكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُّشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۶۴].

«بگو: خداوند شما را از آن [محنت] و از هر اندوهی می‌رهاند، باز شما [دوباره] شرک
می‌ورزید.»

که کافی بود گفته شود: «اللهم»، و مثل:

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى﴾ [طه: ۱۷].

«وای موسی، در دست راست تو چیست؟»

خدا عزوجل به خاطر اینکه حضرت موسی علیه السلام را متوجه چوب دستی‌اش گرداند از
او سؤال کرد، و کافی بود حضرت موسی علیه السلام در جواب بگوید: (هی عصای) اما حضرت
موسی علیه السلام به قصد التذاد از تکلم با باری تعالی بدین مقدار اکتفا نکرد و گفت:

﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَاهْبُشْ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ﴾ ﴿١٨﴾

[طه: ۱۸].

گفت: «این عصای من است، بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم، و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آید.»

۴- و گاهی نیز ممکن است جواب کمتر از مقدار مطلوب در سؤال، باشد: کفار به رسول الله ﷺ گفتند:

﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنتَ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلَهُ﴾ [یونس: ۱۵].

«کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند می‌گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن.»

اما جواب فقط برای قسمت دوم سؤال آمد:

﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَائِي نَفْسِي﴾ [یونس: ۱۵].

«بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم.»

که عدم توانایی بر تبدیل که آسان‌تر هست از باب اولی دلالت بر عدم توانایی بر آوردن غیر دارد.

۷- فرق بین جمله‌ای اسمیه و جمله‌ی فعلیه

فعل همیشه دلالت بر تجدد و حدوث می‌دهد، اگر فعل ماضی باشد دلالت بر حصول فعل در زمان گذشته و انقطاع آن از زمان حال و آینده، و اگر فعل مضارع باشد دلالت بر حدوث و تکرار آن در زمان آینده دارد. اما اسم دال بر ثبوت و استمرار است. لذا هر وقت قصد ثبوت و استمرار معنایی باشد بواسطه‌ی جمله‌ی اسمیه تعبیر می‌کنیم و در قرآن نیز چنین است، مثل:

﴿وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ [البقرة: ۱۶۳].

و مانند:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ [الفتح: ۲۹].

و مثل:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

و مانند:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱].

۸- عطف

عطف به سه شکل صورت می‌گیرد:

۱- عطف بر لفظ، که اصل باب و مثال آن فراوان است.

مثل:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنِينَ وَالْقَنِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۳۵].

«به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.»

۲- عطف بر محل، مانند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغُونَ وَالنَّصْرَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [المائدة: ۶۹].

«آنها که ایمان آورده‌اند، و یهود و صابغان و مسیحیان، هر گاه به خداوند یگانه و روز جزا، ایمان بیاورند، و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین خواهند شد.»

۳- عطف بر معنا، مثل:

﴿فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾ [المنافقون: ۱۰].

«پروردگارا! چرا (مرگ) مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه خدا) صدقه دهم و از صالحان باشم.»

که به معنای رب آخرنی فأصدق وأكن من الصالحين.

۹- نکات متفرق دیگر

الف - فرق بین ایتاء و اعطاء

از آنجایی که فعل ایتاء در اثر گذاشتن احتیاج به مطاوعه ندارد قویتر از اعطاء است لذا در قرآن هر جا کلمه‌ی ایتاء بکار رفته است دلالت بر ثبوت و قوت می‌دهد بر خلاف اعطاء که این معنا را نمی‌رساند. مثلاً خدا عزوجل می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾ [الکوثر: ۱].

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا لَاتَيْنَهُمْ مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۶۷].

«و در این صورت، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آنها می‌دادیم.»

و مثل:

﴿وَأَبْتَعْ فِيمَا ءَاتَكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾ [القصص: ۷۷].

«و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب.»

و همان طوری که می‌دانیم کوثر حوضی است در بهشت که پس از آشامیدن آب از کنار آن می‌روند. اما قرآن و رسالت رسول الله ﷺ تا نهایت وجود موجود است، و مثلاً خدا عزوجل در مورد مؤمنان می‌فرماید:

﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

«و آنان در اوج فروتنی، زکات می‌پردازند.»

زیرا زکات را از ژرفای درون و ایمان ثابت می‌پردازند، اما در مورد کفار می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹].

«تا آنکه به دست خویش خاکسارانه جزیه بپردازند.»

زیرا کافران هنگام پرداخت جزیه ناخشنودند و اگر بدانند از پرداخت آن سرباز می‌زنند.

ب - لفظ کان

لغویان در مورد دلالت «کان» اختلاف کرده‌اند.

بعضی می‌گویند: «کان» معنای جمله را به ماضی می‌برد و دلالت بر انقطاع آن

می‌دهد. و بعضی می‌گویند: مفید لانقطاع نیست.

ولی بهتر آن است که بگوییم «کان» زمان جمله را به ماضی می‌برد و دلالتش بر انقطاع یا عدم آن مبهم است. اما «کان» در قرآن به معانی زیر آمده است:

۱- ازلی بودن بدون ابتدا و استمرار آن تا ابد بدون انتها مثل:

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۰۴].

و امثال آن.

۲- دلالت بر معنایی که منقطع شده است، مثل:

﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾ [النمل: ۴۸].

«و در [آن] شهر نه کس بودند که در آن سرزمین فساد می‌کردند و در اصلاح نمی‌کوشیدند.»

۳- معنای موجود در زمان حال، مثال:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است، [که] به کار شایسته فرمان می‌دهید و از کار ناشایست باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید.»

۴- سیوروره یعنی انتقال از حالتی به حالتی. مثل:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ

الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۳۴].

«و چون به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس [همه] سجده کردند مگر «ابلیس» که نپذیرفت و کبر ورزید و از کافران شد.»

ج - لفظ کاد

اهل لغت در مورد «کاد» نیز اختلاف دارند ولی آنچه که گفته‌اند در این خلاصه می‌شود که غالباً «کاد» اگر منفی باشد ما بعدش مثبت است و اگر مثبت باشد ما بعدش منفی است زیرا از افعال مقاربه است و طبیعتاً چنین معنایی را خواهد ساخت.

مثال:

﴿وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾ [البقرة: ۷۱].

یعنی انجام دادن و لکن چون دلشان نمی‌خواست نزدیک بود انجام ندهند.

و مثل:

﴿وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۴].
 «و اگر تو را استوار نمی داشتیم، به راستی نزدیک بود اندک میزانی به آنان گرایش یابی.»
 یعنی نزدیک شد میل کنی، میل نکردی.

د- لفظ جعل

در قرآن «جعل» به معنای متعددی استعمال شده است که از آن جمله است:

۱- نامگذاری کردن، مثل:

﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾ [الحجر: ۹۱].

یعنی قرآن را دروغ نامیدند.

۲- بوجود آوردن، مثل:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾ [الأنعام: ۱].

که در این حالت یک مفعول بیشتر نمی خواهد.

۳- سیوروه (گرداندن)، مثل:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾ [البقرة: ۲۲].

یعنی زمین را فراشتان قرار داد.

۴- اعتقاد، مثل:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ﴾ [الأنعام: ۱۰۰].

یعنی معتقد به شریک خدا شدند.

ه- لفظ فعل

فعل گاهی برای اختصار افعال متعدد بکار می رود، مثل:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا

عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ [المائدة: ۷۸-۷۹].

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی فرزند مریم لعنت شدند و این از آن بود که نافرمانی کردند و از حد می گذشتند (۷۸) همدیگر را از آن کار زشتی که مرتکبش شدند، باز نمی داشتند، قطعاً بد کاری بود که می کردند.»

و ممکن است به جای فعل خاصی بکار رود، مثل:

﴿فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا﴾ [البقرة: ۲۴].

و اگر مطلق استعمال شود بیانگر وعید شدیدی است، مثل:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾ [الفيل: ۱].

«آیا ندانسته‌ای که پروردگارت با فیل سواران [شکر ابرهه] چه کرد.»

و مثل:

﴿وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ﴾ [ابراهيم: ۴۵].

«و برایتان روشن شده است که با آنان چگونه [عمل] کردیم و برایتان مثلها در میان

آوردیم.»

و- لعل و عسی

این دو لفظ اگر در مورد آدمیان به کار روند بیانگر امید و طمع به وقوع ما بعد آنها هست، اما اگر برای خدای عزوجل به کار رود چه معنایی دارد؟ احتمال بیشتر آن است که برای بیان وقوع قطعی ما بعد خود بکار رفته‌اند زیرا به نوعی وعده‌ای است از طرف خدا عزوجل که حتماً بدان وفا خواهد کرد.

مثل:

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا﴾ [الإسراء: ۷۹].

«امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد.»

و مانند:

﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الحج: ۷۷].

«و کار نیک انجام دهید، شاید رستگار شوید.»

هر چند «لعل» گاهی برای تعلیل نیز به کار رفته است که آیه‌ی مذکور می‌تواند،

مثالی برای آن هم باشد.

محکم و متشابه

خداوند عزوجل در اوایل سوره‌ی آل عمران می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾ [آل عمران: ٧].

«اوست کسی که بر تو کتاب نازل کرد [که] بخشی از آن آیه‌های «محکم» هستند، آنها اساس کتابند و [برخی] دیگر «متشابهات» هستند. پس اما آنان که در دل کژی دارند برای فتنه جویی و طلب تأویلش از آنچه از آن که متشابه است، پیروی می‌کنند و «تأویل» آن را جز خدا [کسی] نمی‌داند و راسخان در علم می‌گویند: به آن ایمان آورده‌ایم. همه [آن از محکم و متشابه] از نزد پروردگار ماست و جز خردمندان پند نمی‌پذیرند»

با توجه به این آیه، آیات قرآن بر دو گونه‌اند: متشابه و محکم، و چنانکه از آیه برمی‌آید تعداد آیات متشابه نسبت به آیات محکم بسیار اندک است، و همچنین از سیاق آیه می‌توان دریافت که منظور از محکم، آیاتی است که بدون اشکال قابل فهم است، اما آیات متشابه برای همگان قابل فهم نیست، لذا می‌توانیم تعریف هر کدام از متشابه و محکم را از سیاق خود آیه استخراج کنیم و بگوییم آیات محکم آیاتی است که می‌توان با داشتن مقدمات علمی لازم برای فهم نص قرآن، آنها را فهمید، و آیات متشابه تنها با این مقدمات قابل فهم نیست.

تا اینجا محل اتفاق دانشمندان اسلامی است و اگرچه تعبیرهایشان با یکدیگر فرق می‌کند لکن همه بر معانی آن اتفاق دارند.

اما قسمتی که در آن اختلاف دارند در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱- اختلاف در تعیین محل وقف در آیه‌ی مذکور که آیا روی لفظ جلاله است یا ما بعد آن.

۲- آیا ممکن است در قرآن مطلب غیرقابل فهم وجود داشته، حال آنکه خدا عزوجل در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷].

«ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود.»

۳- اختلاف در مورد اینکه کدام آیه متشابه است.

تا بحال کسی نتوانسته است رأی قاطعی ابراز دارد که آرائی دیگر را از صواب به دور بداند و کسانی دیگر آن رأی را ترجیح می‌دهند.

در بین این مباحث به مسائلی برخورد می‌کنیم که می‌توان گاهی رأیی را بر رأی دیگری ترجیح داد و رأی مخالف را دور از صواب دانست.

مثلاً آیا حروف مقطعه در ابتدای بعضی از سوره‌ها از متشابهات است یا نیست، می‌توان رأیی را ترجیح داد که این حروف را متشابه می‌داند زیرا تا بحال کسی نتوانسته است به جزم بگوید که مراد حقیقی از آنها چیست.

و همچنین آیاتی که در مورد صفات باریتعالی است. اگر چه از نظر لغوی فهم آنها برای بنی آدم میسر است لکن تصور حقیقت آنها ممکن نیست و هر آنچه در ذهن تصور شود مخلوق است که باریتعالی از آن منزّه می‌باشد، و از این آیات در قرآن فراوان است.

مانند:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵].

﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾ [ص: ۷۵].

و ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلِعِنَّا لَمَّا قَالُوا لَئِن يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ

يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴].

و ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷].

و ﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ﴾

[الملك: ۱۷].

و ﴿مَنِيَّ وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹].

و مانند اینها است بعضی از احادیث رسول الله ﷺ که می‌فرماید: «إن قلب الأدي بين أصبعين من أصابع الله...»^۱ و می‌فرماید: «... كلتا يدي ربي يمين...»^۲ و مثل «ينزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة إلى السماء الدنيا...»^۳ و امثال اینها.

در این نوع آیات بین دانشمندان اختلاف است و وجود آن در قرآن سبب بوجود آمدن مسالک و مذاهب متعدد و فرقه‌های مختلفی شده است، و این خود یکی از ادله‌ی متشابه بودن آنهاست، بعضی می‌گویند: این آیات قابل فهم است و بعضی دیگر اعتقاد دارند قابل فهم نیست. آنهایی که می‌گویند قابل فهم است بر دو طریقه‌اند:

گروهی می‌گویند: فهم لغوی آنها برای ما میسر و حقیقت آنها نامعلوم است همانطوری که ذات باری تعالی نمی‌توان به ادراک دریافت لذا حقیقت و کیفیت آن را به خدا عزوجل تفویض می‌کنند، و این مذهب جمهور اهل سنت از جمله سلف و اهل حدیث است.

گروهی دیگر می‌گویند اینها تعبیراتی است مجازی که مقصود لازم معنای آنها است مثلاً «ید» را به قدرت و نعمت و «عین» را به مواظبت و محافظت تأویل می‌کنند و می‌گویند: از آنجائیکه حقیقت این معانی نمی‌توان به خدا عزوجل نسبت داد باید به آنها اعتبار مجازی داد.

و این مذهب گروهی دیگر از اهل سنت است، و می‌گویند: (امام الحرمین جوینی) رحمته از سردمداران این طائفه است، لکن بعضی از دانشمندان گفته‌اند که او از این عقیده برگشته بخصوص خود او در (العقیده النظامیه) ترویج مذهب سلف را ترجیح می‌دهد.

و همچنین از جمله‌ی آیات متشابه می‌توان آیاتی دانست که در مورد آخرت نازل شده است و عقل انسان را یارای درک حقیقت آنها نیست، همانطوری که رسول الله ﷺ در حدیث قدسی پیرامون بهشت فرموده‌اند: «قال الله تعالى: أعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر...»^۴ و از آن امور اخروی که درک

۱- مسند احمد: ۲۳۴۶۳.

۲- ترمذی: تفسیر: ۳۲۹۰.

۳- بخاری: التوحید: ۶۹۴۰ و مسلم؟؟؟ ۱۲۶۱.

۴- بخاری: تفسیر: حدیث: ۴۴۰۶.

آن برای انسان میسر نیست با نام اشیایی که در دنیا هست تعبیر شده تا برای آدمیان و لو برای تقریب به ذهن قابل درک باشد.

این بود تشابه خاص و احکام خاص که مقصود از بحث محکم و متشابه می باشد و خداوند عزوجل در آیاتی غیر از آیهی مذکور همهی قرآن را محکم و همهی آن را متشابه دانسته است چنانکه می فرماید:

﴿الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمْتُ ءَايَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾﴾ [هود: ۱]

«کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، به روشنی بیان شده است.»

و فرماید:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا﴾ [الزمر: ۲۳].

«خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه، متضمن وعده و وعید، نازل کرده است.»

که مقصود از احکام و تشابه در اینجا غیر از احکام و تشابه در آنجاست، در اینجا احکام به معنی اتقان و قوت و مهارت در کار است، و در آنجا قابل درک بودن، و تشابه در اینجا تماثل در احکام و اتقان، و در آنجا غیر قابل درک بودن است. لذا بنابراین معنا همهی قرآن متشابه یکدیگرند و همهی آن محکم است.

این مبحث در همین جا به پایان می بریم و به این نکته اشاره می کنیم که در این خصوص مباحث دیگری نیز وجود دارد که به فهم آیات قرآن مربوط می شود و از آنجائیکه در اصول فقه دربارهی آنها بطور مفصل صحبت می شود در اینجا از پرداختن به آنها خودداری می کنیم.

آن مباحث عبارتند از:

عموم و خصوص - مطلق و مقید - مفهوم و منطوق و ناسخ و منسوخ.

حکمت های نزول آیات متشابه

دانشمندان، برای آیات متشابه فوایدی ذکر کرده اند که به پاره ای از آن می پردازیم:

۱- برای رسیدن به معنا و هدف این آیات نیاز به تلاش و کوشش بیشتری است، و تلاش و کوشش بیشتر در این راستا پاداش بیشتری به همراه دارد.

۲- اگر همه‌ی آیات قرآن محکم بود، فقط با یک مذهب مطابقت داشت و صراحتاً مذاهب دیگر را مردود می‌شمرد اما چون قرآن مشتمل بر آیات محکم و متشابه است همه‌ی کسانی که در راس مذاهب مختلف قرار دارند امیدوارند که در قرآن تأییدی برای مذهب خود بیابند لذا تمام آنها به قرآن توجه و در آن می‌اندیشند، و در نتیجه اندیشه و تأمل فراوان در قرآن، به این نکته دستیابی پیدا می‌کنند که آیات محکم مفسر آیات متشابه است و بدینگونه، اگر کسی در باطل به سر می‌برد با درک حقیقت به آن می‌پیوندد.

۳- قرآن کتابی است که برای عوام و خواص نازل شده است و معمولاً طبیعت عوام از درک حقایق عاجز است مثلاً اگر بخواهیم وجود موجود بی جسمی را برای آنها اثبات کنیم آنها قدرت پذیرش آنرا ندارند.

از این رو بهتر است که آنها با کلماتی نامناسب با اندیشه‌اشان مورد خطاب قرار گیرند. و حقایق در قالب کلمات مناسب با درک آنها بیان گردد.

اعجاز قرآن

از آنجا که براساس حکمت ازلی خدای عزوجل دنیا مکانی برای امتحان و اختیار بشر قرار داده شده خداوند به او عقل عطا کرده است تا در امور خود بدان پناه ببرد و بتواند امتحان خود را بخوبی پس دهد اما به سبب اینکه هوای نفس نیز در او وجود دارد و امکان خطای عقل و یا مقهور هوای نفس شدنش بسیار است لذا رحمت الهی اقتضا می‌کند پیغمبرانی از نوع خود بشر برای یادآوری آنان بفرستد ولی چون افراد بشر با وجود امکانات و استعدادات خود حاضر به اعتراف به ممنوع خود نیستند خداوند پیغمبرانش را با معجزات تأیید می‌فرماید.

تعریف معجزه

معجزه اسم فاعل از اعجاز است و «تاء» دال بر مبالغه نه تأنیث است، و اعجاز عبارت از اثبات عاجز است که به معنی قصور و نقصان می‌باشد، لذا معجزه در لغت به معنای: ثابت‌کننده عجز دیگری است و مقصود از آن در اینجا، امر خارق‌العاده‌ای است که پیغمبری از پیغمبران برای اثبات مدعای خود آورده و دیگران را به مقابله و تحدی با آن دعوت کند و عدم توانایی آنان در معارضه‌ی آن ثابت شود. و به عبارتی دیگر معجزه: امر خارق‌العاده‌ای است که همراه با تحدی باشد و از معارضت سالم بماند.

رسول الله ﷺ معجزات بسیاری دارد اما از همه مهمتر و پایدارتر قرآن است که تا اسلام باقی است محفوظ و برقرار خواهد ماند و احتیاج به آن در هیچ زمانی کاسته نخواهد شد.

معجزه باید برای همه قابل درک باشد و با اینکه در حوزه‌ی توانایی بشر قرار دارد، افراد بشر پس از کوشش برای انجام مثل آن به عجز خود اعتراف کنند.

این قویترین نمونه‌ی معجزه است و اکثر پیغمبران خدا - علیهم الصلاة والسلام - بدین نوع معجزات مؤید بوده‌اند و غالباً معجزاتشان از جنسی بوده است که اقوامشان دارای امتیاز و مهارت در آن بوده‌اند.

مثلاً بزرگترین معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام عصا بود زیرا در آن زمان سحر رونق فراوان داشت و مصریان از همه بیشتر در آن مهارت داشتند لذا مناسب بود معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام نیز از نوعی باشد که قوم او در آن مهارت داشته باشند.

در زمان حضرت عیسی علیه السلام طب یونان و پیشگویی کاهنان رواج فراوان داشت لذا خداوند به حضرت عیسی علیه السلام معجزه‌ای داد که هر دو گروه که قویترین طبقه‌ی آن جامعه بودند از آوردن مثل آن عاجز ماندند - یعنی کوران مادرزاد را بینا کرد و با گل پرنده می‌ساخت و پرواز می‌داد، و مردگان را در گور زنده می‌ساخت، و به آنان خبر می‌داد که در آینده چه خواهند خورد و چه ذخیره خواهند کرد.

رسول الله صلی الله علیه و آله در زمانی به پیغمبری مبعوث شد که مشرف بر زمان علم و پیشرفت فرهنگی بود. و از بین قومی برخواست که در فنون کلام و تعبیر مهارت خاصی داشتند و هر سال در مسابقات شعر و خطابه‌ی خود به برتری کسی که بهتر از دیگران می‌توانست بگوید و بسراید اعتراف می‌کردند و از آنجائیکه اسلام دینی جاوید و ماندنی است باید معجزه‌ای همراه رسول الله صلی الله علیه و آله نازل می‌شد که هم جوابگوی عصر خود باشد و هم آیندگان را در مقابل خود به تعظیم وا دارد.

وجوه اعجاز قرآن

دانشمندان اسلام وجوه بسیاری را برای اعجاز قرآن بر شمرده‌اند که بطور خلاصه می‌توان همه‌ی آنها را به سه دسته‌ی مهم زیر تقسیم کرد:

- ۱- اعجاز لغوی.
- ۲- اعجاز علمی.
- ۳- اعجاز قانون‌گذاری.

اولا اعجاز لغوی

بارزترین جنبه‌ی اعجاز قرآن جنبه‌ی لغوی آن است و براساس این نوع اعجاز قرآن مخاطبین معاصر خود را به تحدی و مبارزه دعوت کرد. و برای اینکه جانب اعجاز در این جهت قویتر باشد حکمت خداوندی بر آن شد که رسول الله صلی الله علیه و آله امی باقی بماند زیرا اگر چنان نبود به معاندان اجازه می‌داد به شکاک بی‌پردازند، چنانکه قرآن نیز در این باره می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلُونَ﴾ ﴿٤٨﴾ [العنكبوت: ۴۸].

«و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی نوشتی، و گر نه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند»

قرآن مردم را به مبارزه دعوت می کند:

قرآن در سه مرحله مخاطبین خود را به مبارزه خواسته است:

الف - در مرحله ی اول آنان را به آوردن مثل همه ی قرآن دعوت کرده و عدم

توانایی آنان نیز اعلام نموده است، چنانکه می فرماید:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ ﴿٨٨﴾ [الإسراء: ۸۸].

بگو: «اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر

چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند.»

ب - و در مرحله ی دوم از آنان می خواهد که ده سوره مثل قرآن بیاورند،

﴿أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَبَهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿١٣﴾ [هود: ۱۳].

«یا می گویند: «[این قرآن] را به دروغ ساخته است.» بگو: «اگر راست می گویند، ده سوره

برساخته شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می توانید فرا خوانید.»

ولی این دعوت هم بی جواب می ماند.

ج - و در مرحله ی سوم به آنان می گوید: اگر شک می کنید که قرآن از نزد خدا

نیست پس حداقل مانند یک سوره ی قرآن بیاورید تا امکان ادعای شما ثابت شود،

چنانکه می فرماید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَبَهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ﴿٣٨﴾ [یونس: ۳۸].

یا می گویند: «آن را به دروغ ساخته است؟» بگو: «اگر راست می گویند، سوره ای مانند آن

بیاورید، و هر که را جز خدا می توانید، فرا خوانید.»

و می فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ ۚ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾﴾ [البقرة: ۲۳-۲۴].

«و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - برای این کار، فرا خوانید اگر راست می‌گویید! (۲۳) پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید که هیزم آن، بدنهای مردم (گنجهکار) و سنگها [بتها] است، و برای کافران، آماده شده است»

و با این آیه‌ی آخری مهر عدم توانایی افراد بشر در این مبارزه طلبی زده می‌شود و خدا عزوجل همه‌ی افراد بشر را از هنگام نزول قرآن تا نهایت دنیا به مبارزه دعوت می‌کند و عجز آنان را پیشگویی می‌فرماید و این از بارزترین و قویترین وجوه اعجاز قرآن است که از زمان نزول این آیات تا حال حاضر هیچکس به خود اجازه‌ی معارضه با قرآن نداده است و کسانی که کوشیده‌اند به چنین کاری دست بزنند رسوا، خوار و گرفتار شده‌اند. و کسانی که با فرض اینکه عربهای معاصر نزول قرآن ضعف نسبی داشته‌اند، به قصد معارضه با قرآن، امکانات علمی خود را بسیج کرده‌اند، آخر الامر با سرافکندگی تمام در برابر قرآن سر تعظیم فرود آوردند. و دشمنان اسلام که از گذشته تا زمان حاضر در حال مبارزه با آنند از این نوع مبارزه دست برداشته‌اند زیرا یقین دارند که مفتضح خواهند شد، و به مبارزه‌ی خود جهت دیگری داده‌اند و به جای مبارزه با قرآن به مبارزه با مسلمانان بر خواسته‌اند، که گاهی با شمشیر و گاهی با فکر از دو جنگ وارد شدند و در رأس همه‌ی این تلاشها ایجاد دیواری محکم بین مسلمانان و بین قرآن بوده است.

اما با وجود این بعضی از مسلمانان می‌گویند: علت اینکه عربها که با قرآن معارضه نکرده‌اند این بوده که خدا عزوجل ذهن آنان را از معارضه با قرآن مصروف داشته است.

و بعضی دیگر می‌گویند: خدا قدرت معارضه را از آنان سلب کرده است.

نتیجه‌ی این دو گفتار چنین می‌شود که قرآن به ذات خود معجز نیست و خدا عزوجل بوسیله‌ی عوامل دیگری آن را معجزه نمایانده است.

قول اول به (ابراهیم بن سیار) معروف به (نظام) شیخ جاحظ از رؤسای معتزله منسوب است، و قول دوم به (سید مرتضی) اصولین شیعه منسوب است.

ثانیا: اعجاز علمی

بسیاری به اشتباه و بخاطر علاقه‌ی شدیدشان نسبت به قرآن در صددند برای هر نظریه‌ی علمی مأخذ، تأیید و موافقتی از قرآن بیابند، اما قبل از هر چیزی باید به این نکته توجه داشت که نظریات علمی همیشه سیر تکاملی خود را طی می‌کند به این صورت که در اول به صورت امری مشکوک مطرح می‌شود و پس از گذشت مدت زمانی کم و یا زیاد آزمایشاتی که انجام می‌گیرد صحت و سقم آن روشن می‌شود که در صورت صحت، بیش از یک حقیقت نسبی نخواهد بود و از این گذشته این نظریات مربوط به اموری محدود می‌باشد لذا پیاده کردن آن بر قرآن مناسب با شأن قرآن نیست و از همه گذشته به اضافه که خداوند عزوجل قرآن را برای چنین وظائفی نازل نفرموده است و موضوع قرآن، زندگی فردی و اجتماعی انسان و رابطه‌ی او با خداست، و از نظر علمی خطا است اگر چیزی در راهی مورد استفاده قرار گیرد که برایش پیش‌بینی نشده باشد و از اینجا معلوم می‌شود چه کسانی که می‌کوشند برای نظریات علمی از قرآن تأیید بگیرند و چه کسانی که می‌کوشند با اثبات مخالفت لغت قرآن با نظریات علمی به قرآن طعنه بزنند از راه صواب بدورند.

با وجود این هیچ نظریه‌ی علمی تا بحال دقیق نیافته که قرآن با آن مخالفت کند و این خود از اعجاز قرآن است، بلکه خدا عزوجل در قرآن به علم و فهم و تفکر و تعقل و تفقه تشویق می‌کند و این خود بیانگر آن است که قرآن همیشه موافق با قضایای علمی و مسلمات عقلی است زیرا آیات قرآن را کسی آورده که حقیقتها را آفریده است. پس از این مقدمات لازم است به این نکته اشاره شود که گاهی در قرآن مسائل علمی بیان شده است لکن این بیانات فقط مجرد ارائه‌ی قضایای علمی نبوده است بلکه به واسطه‌ی آنها قرآن مخاطبین را به وظیفه‌اشان دعوت کرده و روش خود را برای پذیرش بهتر و این دعوت با این قضایا تقویت کرده است چنانکه می‌فرماید:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الذاریات: ۲۱].

«و در وجود خود شما (نیز آیتی است) آیا نمی‌بینید.»

و فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
لَايَتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾ [البقرة: ۱۶۴].

«در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند.»

و فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵].

«پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه، خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.»

که ﴿كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾ اشاره به این نظریه‌ی علمی دارد که هر چه از زمین بالاتر رویم اکسیژن هوا و فشار آن کمتر می‌شود و بر اثر تنگی نفس سینه تنگ می‌گردد همان حالتی که ممکن است به هنگام خفگی بر روی زمین نیز به انسان دست دهد.

این قضیه ممکن است برای پیشینیان قابل درک نبوده است اما ما آن را از مسلمات علمی خود می‌دانیم.

و فرماید:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يُخْرَجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ
وَالْتَرَابِ ﴿٧﴾﴾ [الطارق: ۵-۷].

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است! (۵) از یک آب جهنده آفریده شده است، (۶) آبی که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود.»
و در تکمیل این معنا فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنَّبِّئِن لَّكُمْ وَنُقُرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا

نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ
وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْأَعْمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمُ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا ﴿٥﴾ [الحج: ٥].

«ای مردم، اگر در باره برانگیخته شدن در شکید، پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و [احیاناً] خلقت ناقص، تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم. و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم، آن گاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم، سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید، و برخی از شما [زودرس] می‌میرد، و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند.» چنانکه می‌بینیم در این آیات بعضی از حقائق علمی بیان شده اما همه به قصد توجه دادن آدمیان به امور دیگری است که قرآن آن را وظیفه‌ی خود می‌داند.

در پایان به معایبی که بر این امر مرتبت می‌شود اشاره می‌کنیم:

۱- یکی از معایب این امر نظر نادرستی است که طرفداران آن نسبت به وظیفه‌ی قرآن دارند و به جای اینکه در زمینه‌ی تخصص قرآن مسائل آن را بیان کنند مشغول چیزهایی می‌شوند که جزء وظیفه‌ی قرآن نیست.

۲- همانطوری که قبلاً بیان شد همیشه نظریه‌های علمی در تغییر و تحول است لذا چنین کسی که می‌خواهد آنها را بر قرآن تطبیق دهد باید همیشه مشغول تأویل و تفسیر قرآن باشد؛ و ممکن است گاهی مجبور شود دو فهم متناقض را از یک آیه استخراج کند و از این خطر که قرآن را در معرض تکذیب مخالفان قرار دهد دور نمی‌ماند و در نتیجه تلاش او نتیجه معکوس خواهد داد.

۳- احساس شکست داخلی

یعنی آنان تا حس نکنند که بواسطه‌ی امور علمی از جهت کفار مغلوب می‌شوند دست به چنین کاری نمی‌زنند یعنی اول حس می‌کنند که قرآن در حال شکست خوردن است و باید به یاری آن شتافت و استخراج آن نظریه‌های علمی تأییدی برای قرآن می‌دانند.

ثالثاً: اعجاز قانون‌گذاری

همان طوری که پیشتر گذشت خداوند عزوجل افراد بشر را اجتماعی خلق کرده و این امر مستلزم قوانینی است که آنها را منظم گرداند تا بتوانند هر چه بهتر با هم زندگی کنند و به حقوق یکدیگر احترام بگذارند.

عقلای بشر از گذشته تا امروز به این فکر بوده و هستند که چه قانونی باید بر جامعه حکم فرما باشد تا سعادت بیشتری بوجود آورد ولی با وجود تغییرات و تحولات فراوانی که در قوانین خود بوجود آورده‌اند.

هنوز نتوانسته‌اند به هدف خود نائل گردند و علت اساسی این امر عدم شناخت کافی نسبت به خواسته‌هایی است که خداوند در نهاد بشر به ودیعه گذاشته است. لذا زمانی قانونی را به تصویب می‌رسانند اما پس از مدتی آن را زائد می‌دانند و به قانون دیگری روی می‌آورند. بنابراین کسی باید برای این موجود دست به قانون‌گذاری بزند که اطلاع کاملی از خواسته‌ها و تواناییهای او را داشته باشد، و این کار جز از جانب خدا عزوجل نمی‌تواند صادر شود، و راهی جز قرآن که به واسطه‌ی رسول‌الله ﷺ تفسیر و بیان می‌شود نمی‌تواند وجود داشته باشد.

در اینجا نیازی نمی‌بینیم تک‌تک قوانین اجتماعی اسلام را که در قرآن آمده و سنت رسول‌الله ﷺ آن را توضیح داده است با تک‌تک قانونهای وضعی مقایسه کنیم تا وجه اعجاز از آن روشن گردد بلکه به این مطلب اکتفا می‌کنیم که زمانی که تعالیم قرآن در بین مسلمانان اجرا می‌شد افرادی تربیت می‌شدند که مسیر تاریخ را عوض می‌کردند، و باید دانست بشریت بدون برگشت به قرآن نمی‌تواند آن دوران طلایی را در تاریخ خود تکرار کند.

امثال قرآن

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾ [الروم: ۵۸].

«و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی آوردیم، و چون برای ایشان آیه‌ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده‌اند حتماً خواهند گفت: «شما جز بر باطل نیستید.»»

و ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ﴾ [الحج: ۷۳].

«ای مردم، مثلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید.»

چنانکه از این آیات و آیات مشابه آنها برمی‌آید، خداوند عزوجل مقدار قابل ملاحظه‌ای از قرآن را به شکل مثل آورده است که غالب این مثلها برای عبرت‌آموزی و گاهی برای تقریر حال آمده است.

مثل یا مثال از بهترین روش تعلیم و تعلم است و همان‌گونه که می‌دانیم می‌توان بواسطه‌ی مثل معنویات را به صورت محسوسات و اشیاء خفیه را به صورت اشیاء جلیه درآورد و امور دور از فهم را قابل فهم گرداند تا موضوع موردنظر هر چه زودتر و سریعتر فهم شود، و حکماء، فضلاء و دانشمندان برای تفهیم مقاصد خود از مثل استفاده می‌کنند زیرا فوائد مثل فراوان است، و از آن جمله موارد زیر است:

۱- تصور شیء معقول به صورت محسوس:

مانند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ
النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ
فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۶۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل نکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مثل او همچون مثل سنگ خرابی است که بر روی آن، خاکی [نشسته] است، و رگباری به

آن رسیده و آن [سنگ] را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان [ریاکاران] نیز از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند و خداوند، گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

چنانکه در این آیه می‌بینیم حالت مرائی به حالت سنگ سخت و صاف و چربی تشبیه شده که غبار روی آن فرا گرفته است و به واسطه‌ی باران سخت غبارها از روی آن زائل می‌گردد و چیزی بر آن باقی نمی‌ماند.

۲- تصور معنایی محبوب به صورت شیئی محبوب و مورد علاقه به قصد ترغیب در انجام آن، مانند:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضْعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۶۱﴾﴾ [البقرة: ۲۶۱].

«مثل [صدقات] کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخواهد [آن را] چند برابر می‌کند، و خداوند گشایشگر داناست.»

۳- تصور یک حالت به صورت محبوبی به قصد تکریم صاحب آن، مانند:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ﴿۲۹﴾﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ رسول خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و در میان خود مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از خداوند فضل و خشنودی می‌جویند. نشانه [درستکاری] آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست. این وصف آنان در تورات و صفشان در انجیل است. مانند کشتی هستند که جوانه‌اش را بر آورد آن گاه آن را تنومند ساخت آن گاه ستبر شد، سپس بر ساقه‌هایش ایستاد کشاورزان را شگفت زده می‌سازد تا از [دیدن] آنان کافران را به خشم آورد.»

۴- تصور شیء قبیح به صورتی قبیح تا نفس از آن نفرت گیرد، مانند:

﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾ [الحجرات:

[۱۲].

«و بعضی از شما غیبت بعضی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش

را بخورد.»

تعریف مثل

مَثَل و مِثْل و مِثْل در لغت مانند شَبَه و شَبَّه و شَبَّه است. و در عرف اهل ادب عبارت از کلامی است سائر و جاری بر زبانها با نوعی غرابت که در جاهای مناسب از آن استفاده شود. و به معنای قصه و شأن و حال عجیب و غریب نیز آمده است. و در علم بیان عبارت از ترکیبی است که به علاقه‌ی مشابهه در غیر معنای حقیقی خود بکار رفته است و آن را استعاره‌ی (تمثیلیه) گویند.

و در تعریف مَثَل گفته‌اند: آوردن معنا به صورت محسوس جالب با لفظی کوتاه که شنونده رامتأثر سازد، و این تعریف به امثال قرآن همخوانی بیشتری دارد.

انواع مثل‌های قرآنی

دانشمندان پس از تتبع آیات قرآنی مثل‌های آن را به سه بخش تقسیم کرده‌اند:

- ۱- مثل‌های مصرحه
- ۲- مثل‌های کامنه
- ۳- مثل‌های مرسله.

۱- مثل‌های مصرحه

مثل‌های مصرحه عبارت از مثل‌هایی است که با لفظ «مَثَل» شروع می‌شود و یا در آنها لفظ دال بر تشبیه بکار می‌رود.

مانند:

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ وَ دَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمُّ بِكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبَعَهُمْ فِيْٓءَأْدَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُخِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾﴾ [البقرة: ۱۷-۱۹].

«آنها (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند، و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند آنها را رها می‌سازد. (۱۷) آنها (منافقان) کر، گنگ و کورند، بنا بر این از راه خطا باز نمی‌گردند! (۱۸) یا همچون بارانی که در شب تاریک توأم با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) بیارد، آنها از ترس

مرگ انگشت در گوش خود می‌گذارند، تا صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد.»

چنانکه در این آیه می‌بینیم خداوند حال منافقان را به دو مَثَل آتش و آب بیان کرده است.
و مانند:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿٢٦﴾﴾ [ابراهيم: ۲۴-۲۶].

«آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زده است؟ سخن پاکیزه همانند درخت پاکیزه‌ای است که ریشه آن، پا بر جا و ثابت و شاخه آن در آسمان است. (۲۴) در هر زمان میوه‌های خود را به اذن پروردگارش می‌دهد، و خداوند برای مردم مثلها می‌زند که شاید متذکر شوند. (۲۵) و مثل سخن پلید همانند درختی پلید است که ریشه آن از روی زمین بر آمده و ثبات و استحکامی ندارد.»

۲- مثل‌های کامنه

مقصود از امثال کامنه، اموری است که در قرآن آمده است و با مضمون بعضی از مثل‌های معروف مطابقت دارد:

مثلاً از مثل‌های معروف است «خیر الأمور الوسط» که آیات زیر هم معنای آن هستند.

﴿لَا فَاْرِضْ وَلَا بَكْرٌ عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ﴾ [البقرة: ۶۸].

« [موسی] گفت: او (خداوند) می‌فرماید که آن گاو نه پیر و نه جوان است. میانسالی بین این [و آن] است.»

و یا ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷].
«و آنان که چون انفاق کنند، زیاده روی نمی‌کنند و بخل نمی‌ورزند و [شیوه‌شان] بین این [دو حد] معتدل است.»

و یا ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَاتَّبِعْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۱۱۰].

«و نمازت را [چنین] بلند مخوان و آن را آهسته [نیز] مخوان و میان این [و آن] راهی [میانه] بجوی.»

و یا ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ [الإسراء: ۲۹].

«و دستت را به گردنت بسته مدار و به تمامی [نیز] آن را مگشای که آن گاه ملامت زده درمانده بازنشینی.»

و مانند «لا یدلغ المؤمن من جحر واحد مرتین»^۱ که این هم معنای آن آیه است:

﴿هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ﴾ [یوسف: ۶۴].
«[یعقوب] گفت: شما را بر او امین ندارم مگر چنان که شما را پیش از این بر برادرش امین داشتم.»

و مانند: «لیس الخبر کالمعاینه» که با این آیه هم معناست:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيُظْمِنَ قَلْبِي﴾ [البقرة: ۲۶۰].

«و آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من بنما چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ [خداوند] فرمود: آیا ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا. ولی [می‌خواهم] تا دلم آرام گیرد.»
و مانند: «کما تدین تدان» که این آیه با مضمون آن مطابقت دارد:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [النساء: ۱۲۳].
«هر کس کار بدی انجام دهد، به آن جزا داده می‌شود.»

۳- مثل‌های مرسله

مقصود از این نوع، الفاظی است که بدون قید مثل بودن ارسال شده است و از آنجائیکه الفاظی کوتاه و دارای معنای زیادی هستند می‌توانند به صورت مثل بکار روند، مثل:

﴿الَّذِينَ حَصَّحَصَّ الْحَقُّ﴾ [یوسف: ۵۱].

«هم اکنون حق آشکار شد.»

و ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ [یوسف: ۴۱].

۱- صحیح بخاری: أدب ح ۵۶۶۸ مسلم: زهد و الرقائق ۵۳۱۷.

«و مطلبی که درباره آن (از من) نظر خواستید، قطعی و حتمی است!»
و ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾ [فاطر: ۴۳].
«اما این نیرنگها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد.»
و ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِرْتِهِ﴾ [الإسراء: ۸۴].
«بگو: «هر کس طبق روش (و خلق و خوی) خود عمل می‌کند.»
و ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸].
«(آری) هر کس در گرو اعمال خویش است.»
و ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ﴾ [الرحمن: ۶۰].
«آیا پاداش نیکوکاری جز نیکوکاری است.»
و ﴿ضَعْفَ الظَّالِمِ وَالْمُظْلَمِ﴾ [الحج: ۷۳].
«[هم] خواهنده و [هم کسی که از او] خواسته شده [بس] ناتوانند.»
و ﴿لَا يَسْتَوِي الْحَبِيْبُ وَالطَّيْبُ﴾ [المائدة: ۱۰۰].
«بگو: «(هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند.»
و ﴿لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ﴾ [الكافرون: ۶].
«دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.»
و ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۹].
«(بگو) آیا برابر می‌شوند آنانکه میدانند و آنانکه نمی‌دانند.»
و آیه ﴿وَإِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾ [العنكبوت: ۴۱].
«در حالی که سست‌ترین خانه‌های خانه عنكبوت است اگر می‌دانستند.»
و غیره.

یک حکم فقهی:

آیا می‌توان در گفتگوها از مثل‌های قرآن بهره گرفت؟

در جواب می‌گوییم:

بعضی از دانشمندان استفاده از مثل‌های قرآن را در گفتگوهای روزمره مطلقاً ممنوع

دانسته‌اند و گفته‌اند چنین کاری بی‌احترامی به قرآن است.

و گروهی دیگر گفته‌اند: در مناسبت‌های جدی و مهم می‌توان به امثال قرآن استشهاد نمود اما در غیر این حالات جائز نیست، مثل اینکه شخصی، دوست خود را در موعد مقرر ملاقات کند و به این آیه متوسل شود:

﴿جِئْتُ عَلَىٰ قَدَرٍ يَمُوسَىٰ﴾ [طه: ۴۰].

«سپس ای موسی در زمان مقدر [و مقتضی] آمدی.»

و یا هنگام پایان یافتن نزاع و کشمکش در امور دنیوی به خصم خود بگوید:

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ [الکافرون: ۶].

«دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.»

و اگر به شوخی کشیده شود حرمت آن شدیدتر است والله أعلم.

پایان

وصلی الله تعالی علی النبی وآله وصحبه وسلم

سبحان ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين